

تبیین روش‌شناسی پژوهش استنتاجی ضرورت عقلی در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی

مهدی رضایی -

دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲

پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۲/۱۶

چکیده

روش استنتاج ضرورت عقلی در پژوهش‌های فلسفی تعلیم و تربیت اسلامی از بارزترین موضوعاتی است که کانون آگاهی برخی از پژوهشگران این گستره از علوم انسانی قرار گرفته است؛ نوشتار پیش رو بر پایه این پرسش که در استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی فلسفی در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی از چه نوع روشی و چگونه می‌توان بهره برد؟ و با هدف بررسی و تبیین روش پژوهش استنتاجی ضرورت عقلی در استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی و گزاره‌های فلسفی و دینی نگاشته شده است. نویسنده در این نوشتار از روش توصیفی - تحلیلی و استنتاجی با به‌کارگیری منابع کتابخانه‌ای^۱ در توصیف مفاهیم، تحلیل و تبیین مسئله بهره جسته است. نگارنده مقاله این‌گونه نتیجه می‌گیرد که روش استنتاجی ضرورت عقلی^۲ در مقایسه با قیاس منطقی با ضریب اطمینان بیشتری می‌تواند در استنتاج مدلول‌های تربیتی مورد بهره‌برداری قرار گیرد. فیلسوف تربیتی می‌تواند در استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی متافیزیکی و هستی‌شناختی، شناخت‌شناختی، ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی و الهیاتی بهره جوید. همچنین استنتاج مدلول‌های تربیتی نیز بر پایه رابطه ضروری میان مبانی و مؤلفه‌های تربیتی بر پایه فرمان عقل به چنین ضرورتی است.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی پژوهش؛ تربیت؛ روش استنتاجی؛ مدلول‌های تربیتی؛ ضرورت عقل.

d.m.rezaei@gmail.com

* استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه فرهنگیان

۱. در این نوشتار از منابع فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی و غربی، حکمت متعالیه، فلسفه اسلامی و روش‌شناسی پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت استفاده شده است.

۲. در این نوشتار منظور از روش استنتاجی ضرورت بالقیاس الی الغیر همان روش استنتاجی ضرورت عقلی است.

مقدمه

به ثمر رسیدن تلاش برای سروسامان دادن به فلسفه تعلیم و تربیت و به گونه کلی، به جریان انداختن اندیشه‌ورزی فلسفی در باب تعلیم و تربیت در گرو آن است که این حوزه از حیث روش شناختی به غنا و باروری دست یابد (باقری، ۱۳۸۹: ۵). در این میان، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی نیز از این قاعده مستثنا نبوده و نیازمند رویکرد و روش شناختی پژوهشی استاندارد برای دستیابی به اهداف پژوهش‌های تربیتی با رویکرد دینی است. بنابراین، از دیرباز رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت به گونه عام و فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی به گونه ویژه، محافل علمی اندیشمندان و صاحب نظران این حوزه را به خود اختصاص داده است. مطالعات، حکایت از آن دارند که دکتر باقری (۱۳۸۹)، دکتر بهشتی (۱۳۸۶)، آیت الله مصباح یزدی (۱۳۹۰)، خانم دکتر علم‌الهدی (۱۳۸۸) و دیگر اندیشمندان این حوزه و همچنین دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی به ویژه در رشته فلسفه تعلیم و تربیت و فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی در پژوهش‌های خود با رویکرد دینی و غیر دینی به موضوع رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت پرداخته‌اند.

هر چند پیدایش رویکردهای نوین در گستره علوم انسانی و نیز روش‌شناسی این علوم، مایه پیدایش روش‌های پژوهشی نوینی در پهنه علوم انسانی شده است؛ ولی با یک نگاه موردی به علوم انسانی به گونه کلی، فلسفه تعلیم و تربیت به گونه ویژه و فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی به گونه ویژه تر می‌توان گفت که هنوز پژوهشگران این بخش و رشته‌های علمی با پیچیدگی‌هایی از دید روش‌شناسی روبه‌رو هستند که سخنان ناگفته و پنهانی نیز چشمگیر است (باقری، ۱۳۸۹: ۴). نویسنده مقاله در فرایند پژوهش رساله^۱ خود و پیشینه‌شناسی این موضوع با این مسئله روبه‌رو بود که بسیار پژوهش‌های فلسفی - تربیتی به ویژه با رویکرد دینی از گونه‌ای فقر روشی ساماندهی شده در استنتاج مدلول‌های تربیتی برخوردار هستند. به راستی این خلأ روشی بود که نویسنده مقاله را به سوی انجام این پژوهش جهت بخشید.

در این میان، پژوهش‌ها در دامنه رویکردها و روش‌های پژوهشی در فلسفه تعلیم و تربیت حکایت از روش‌هایی همچون استنتاجی، تحلیلی، ترکیبی، دیالکتیکی و انتقادی، پدیدارشناسی و هرمونیتیکی و تبارشناختی و واسازانه می‌کند (باقری، ۱۳۸۹: ۱۲) که در این میان، شاهد روش

۱. تبیین اندیشه‌های صدرالمتألهین شیرازی در حوزه روان‌شناسی فلسفی و استنتاج مدلول‌های تربیتی آن

استنتاجی در میان روش‌های پژوهشی نیز هستیم.

دکتر باقری (۱۳۸۹) در کتاب خود با نام رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت به پیشینه این بحث پرداخته است و روش‌های حاکم در پژوهش‌های فلسفی تعلیم و تربیت را در قالب نه فصل به‌نگارش درآورده است. ایشان در این کتاب به چستی پژوهش و روش‌های آن در تعلیم و تربیت در میان علوم انسانی غربی پرداخته و فصلی را به آن اختصاص داده است. ایشان در این کتاب به روش‌هایی همچون استنتاجی، تحلیلی، ترکیبی، دیالکتیکی و انتقادی، پدیدارشناسی و هرمونیتیکی و تبارشناختی و واسازانه اشاره کرده است (باقری، ۱۳۸۹: ۱۲). وی در نخستین فصل این کتاب به روش استنتاجی در استنتاج مدلول‌های تربیتی بر پایه روش قیاس منطقی ویلیام فرانکنا پرداخته است و کیفیت آن را تشریح می‌کند. ولی در ادامه بر پایه همان قیاس منطقی به بازسازی الگوی فرانکنا (باقری، ۱۳۸۹: ۱۱۸) می‌پردازد و به استنتاج اهداف، اصول و روش‌های تربیتی از گزاره‌های بنیادی و ارزش‌های بنیادین تعلیم و تربیت روی می‌آورد.

ایشان همچنین در پژوهشی دیگر با نام درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران که در قالب دو جلد کتاب مجزا به چاپ رسیده است در فصل دوم جلد اول و چاپ اول به‌طور مفصل به روش‌شناسی پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی پرداخته است (باقری، ۱۳۸۹: ۴۶). ایشان با به‌کارگیری روش استنتاجی به‌گونه قیاس عملی به استنتاج اصول تربیتی از اهداف غایی، استنتاج روش‌های تربیتی از اهداف واسطه‌ای و فنون تربیتی از روش‌های تربیتی پرداخته است.

مطالعات پیشینه شناختی در حوزه تعلیم و تربیت و ارتباط آن با مبانی دینی و فلسفی در میان اندیشمندان مسلمان به روزگار اسلامی سازی علوم انسانی از جمله علوم تربیتی بازمی‌گردد. اینکه در علوم انسانی اسلامی با چه رویکردی به منابع فلسفی و دینی مراجعه کنیم، نوع روش پژوهش را رقم خواهد زد. در میان اندیشمندان مسلمان با رویکردی به نام رویکرد استنتاج از نظام‌های فلسفی و عرفانی مسلمانان (رضایی، ۱۳۹۱: ۳۵) روبه‌رو خواهیم شد. روش پژوهش در این رویکرد، روش استنتاجی است که مبانی فلسفی معین در یک نظام فلسفی، مفروض گرفته شده و با نظر به مسائل تعلیم و تربیت، پاسخ‌هایی برای این مسائل از مبانی فلسفی استخراج و استنتاج می‌شود. در این رویکرد و روش ابتدا یک نظام فلسفی مانند ابن‌سینا یا ملاصدرا گزینش شده و مسائل تعلیم و تربیت بر فلسفه عرضه می‌شود تا در پایان، پاسخ‌های مناسب تربیتی استنتاج شوند (رضایی، ۱۳۹۱: ۳۶).

دکتر بهشتی (۱۳۸۶) با رویکرد ابتدای تعلیم و تربیت بر فلسفه صدر المتألهین شیرازی نیز در

موضوع فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی و روش پژوهش آن به روش استنتاجی اشاره کرده است. ایشان در کتاب خود با نام "زمینه‌ای برای بازشناسی و نقادی فلسفه تعلیم و تربیت در جهان غرب" تحت عنوان طرحی برای تأسیس فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی به روش این کار اشاره می‌کند. ایشان در ادامه با شمردن سه سطح پیش استنتاجی، استنتاجی و پس استنتاجی به روش پژوهش استنتاجی در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی اشاره می‌کند و راه دستیابی به تعلیم و تربیت اسلامی را روش پژوهش استنتاجی و استنباطی می‌داند. وی این روش را به گونه اکتشاف و استنتاج دیدگاه‌های تربیتی فیلسوفان اسلامی به دو روش انی و لمی معرفی می‌کند که می‌توان هم با حرکت از مدلول‌های تربیتی به مبانی (انی) و بالعکس (لمی) به استنتاج مدلول‌های تربیتی پرداخت (بهشتی، ۱۳۸۶: ۲۳ - ۲۵). وی همچنین فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را همچون یکی از علوم فلسفی اسلامی می‌داند که با روش عقلی و استدلالی به بازشناسی و بازنگاری بنیان‌های فلسفی و نظری تعلیم و تربیت اسلامی از یک سو و استکشاف و استخراج دلالت‌های تربیتی برازنده با آن بنیان‌ها از سوی دیگر می‌پردازد (بهشتی، ۱۳۸۹: ۱۶۵).

خانم دکتر علم‌الهدی (۱۳۸۸) با رویکرد ابتدای تعلیم و تربیت بر مبانی فلسفی و دین اسلام در پژوهش‌های تربیتی خود و کتاب نظریه اسلامی تعلیم و تربیت به سراغ حکمت صدرایی رفته و آن را بستر مناسبی برای رشد نظریه اسلامی تعلیم و تربیت می‌داند. وی در این میان با اشاره به روش‌هایی همچون روش قیاسی (عملی)، روش استقرایی (تجربی) و روش تفسیری هرمنوتیک در پژوهش‌های حوزه فلسفه تعلیم و تربیت این گونه بیان می‌کند که اگر به دنبال استنتاج دلالت‌های تربیتی از اصول فلسفی کلی باشیم، روش قیاسی مناسب است؛ اگرچه روش تفسیری در متون مقدس جایگاه ویژه‌ای دارد؛ اما اگر به دنبال پژوهش‌های تجربی برای تبیین امکان وقوع، شرایط، لوازم عملی و پیامدهای نظریه تربیتی اسلام هستیم، روش تجربی سودمند است.

با بررسی دیگر پژوهش‌ها شاهد آن هستیم که جناب استاد مصباح یزدی (۱۳۹۰) با رویکرد به کارگیری فلسفه چون مبانی برای تعلیم و تربیت به تعریفی از فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی اشاره می‌کند که می‌توان در درون آن به روش استنتاج پی‌برد. ایشان می‌نویسد: فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی دانشی است که ضمن تحلیل مهم‌ترین کلیدواژه‌های به کاررفته در تعلیم و تربیت اسلامی، مبانی گوناگون آن را اعم از مبانی معرفت‌شناسی، هست‌شناسی، الهیاتی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی می‌کاود و نیز اهداف تعلیم و تربیت اسلامی، اصول، ساحت‌ها و مراحل، عوامل و

موانع و روش‌های آن و رابطه آنها را با یکدیگر بررسی می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰: ۳۸). استاد مصباح در تعریف فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی به این نکته اشاره می‌کند که فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی پس از تحلیل کلیدواژه‌های تربیتی به واکاوی و بررسی مبانی گوناگون تعلیم و تربیت اسلامی اعم از معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی و الهیاتی برای استنتاج اهداف، اصول و روش‌های تربیتی می‌پردازد. روشن است که واکاوی مبانی تعلیم و تربیت اسلامی از علوم مربوط به هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و... دلالت بر به‌کارگیری روش تعقلی در فرایند پژوهش دارد و از سوی دیگر استنتاج اهداف، اصول و روش‌ها نیز به شیوه عقلی و استدلالی از مبانی تعلیم و تربیت اسلامی بوده است.

و اما محقق با رویکرد فلسفه، منبعی دینی به‌مثابه مبانی برای تعلیم و تربیت در رساله دکتری (۱۳۹۴) به این نکته اشاره می‌کند که فیلسوف تعلیم و تربیت اسلامی برای گردآوری مبانی تعلیم و تربیت اسلامی نخست دانش معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی را همچون علمی جدا مفروض می‌داند و در ادامه به استخراج گزاره‌های ناظر به مسائل تعلیم و تربیت از درون این دانش‌ها می‌پردازد تا مبانی تعلیم و تربیت را تدوین کند. استخراج مبانی از گزاره‌های علوم مربوط به روش عقلی و استدلالی و به‌گونه استنتاجی است. با شکل‌گیری این مبانی، اکنون هنگام آن فرامی‌رسد که با روش عقلی، استدلالی و به‌گونه استنتاجی به تدوین اهداف تعلیم و تربیت از مبانی روی آورد. هرکدام از حوزه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی در مبانی تعلیم و تربیت، اهداف خاص تربیتی دارد که وظیفه فیلسوف استخراج آنها از مبانی است. با شکل‌گیری اهداف تربیتی از مبانی موردنظر، بستر استنتاج اصول تعلیم و تربیت از اهداف و البته ناظر به مبانی فراهم می‌شود که فیلسوف به کاوش در آن می‌پردازد. هرکدام از اهداف حوزه تعلیم و تربیت، دربرگیرنده اصول و قواعدی برای عمل تربیتی همچون راهنمای عمل است که با روش تعقل و استنتاج قابل‌دستیابی است. با پدیدارگشتن این اصول از اهداف و بعضاً از مبانی، می‌توان روش‌های تربیتی را به روش استنتاجی، استنباطی و نیز تولید و تدوین کرد. بدین صورت، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی شکل خواهد گرفت.

در بیان اهمیت و ضرورت مسئله می‌توان گفت: کاوش درباره جایگاه و نقش روش پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت از دیرباز مورد پردازش فیلسوفان و دانشمندان حوزه فلسفه و تعلیم و تربیت غرب و اسلام بوده است. دکتر باقری ضرورت پرداختن به رویکردها و روش‌های پژوهش در

فلسفه تعلیم و تربیت را به زمانی بازمی‌گرداند که اهمیت روش‌شناسی در قلمرو علوم طبیعی شناخته شد که پس از آن نگرانی روش‌شناسی در گستره علوم انسانی نیز آشکار شد (باقری، ۱۳۸۹: ۳). در دنیای فلسفه و اسلام نیز از زمانی که موضوع حکمت نظری و عملی در فلسفه و مسئله باید و نباید در فلسفه اخلاق و همچنین علوم انسانی با رویکرد دینی و علم دینی مورد توجه اندیشمندان مسلمان و عالمان علم اخلاق قرار گرفت، پرداختن به روش‌شناسی پژوهش ارزش دو جندان بر تن کرد. از این رو در علوم انسانی به‌ویژه در پژوهش‌های فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی می‌توان به نکته‌های زیر اشاره کرد: فراهم‌سازی چهارچوب فکری اندیشیدن، پژوهیدن و استخراج و استنتاج مدلول‌های تربیتی، ساماندهی فرایند استنتاج در فرایند پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، شکل‌گیری رشته فلسفه تعلیم و تربیت با گرایش اسلامی در دانشگاه‌ها و پایان‌نامه‌های تحصیلی، کمبود منابع نوشتاری درباره روش پژوهش پیش‌کشیده در این نوشتار. به‌رغم کوشش‌های فکری، علمی و تجربی قابل‌توجهی که از سوی اندیشمندان این حوزه رخ نموده می‌توان گفت این روش به‌طور کافی و وافی بررسی نشده است که پاسخ برخی از سؤالات در این حوزه روشن نیست (باقری، ۱۳۸۹: ۴). پس هرگونه کوشش و پژوهشی برای پاسخگویی به سؤالات مطرح‌شده در این زمینه، سودمند به‌نظر می‌رسد.

اهداف پژوهش

هدف اصلی: بررسی و تبیین روش‌شناسی پژوهش استنتاجی ضرورت عقلی و چگونگی کاربرد آن در استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی و گزاره‌های فلسفی و دینی در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی.

اهداف فرعی پژوهش

- شناسایی و تعیین ابعاد و ماهیت روش پژوهش استنتاجی ضرورت عقلی؛
- شناسایی و تعیین چگونگی به‌کارگیری روش استنتاجی بالا در استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی و گزاره‌های فلسفی و دینی.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش را می‌توان از لحاظ نوع آن در گروه پژوهش‌های بنیادی - کاربردی قرارداد که از لحاظ هدف می‌توان آن را کاربردی دانست. زیرا محقق در این نوشتار به دنبال ارائه الگویی مطلوب در استنتاج مدلول‌های تربیتی در مرحله عمل از مبانی و گزاره‌های فلسفی و دینی است. ولی از جنبه روشی این پژوهش یک پژوهش توصیفی - تحلیلی و استنتاجی است. در این پژوهش کیفی، پس از انجام مطالعات نظری و کتابخانه‌ای و بررسی پیشینه مربوط به این پژوهش اقدام به فیش‌برداری و ژرف‌اندیشی در منابع و مآخذ در حوزه روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت و تعلیم و تربیت اسلامی شد که پس از طبقه‌بندی اطلاعات به توصیف روش استنتاجی ضرورت عقلی روی آوردیم. پس از آماده‌سازی و تدوین این روش پژوهشی به سراغ آماده کردن الگویی متناسب با روش به دست آمده پرداختیم که در پیکر یک نمودار ارائه شده است. گفتنی است که این الگو و مراحل عملیاتی آن به گونه ویژه از اندیشه‌های جناب استاد مصباح یزدی در بخش روش استنتاجی ضرورت عقلی در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی برگرفته است که در پیشینه پژوهش به آن اشاره شد. در این مرحله از پژوهش به تحلیل الگو، ابعاد و زوایا و بخش‌های گوناگون آن و همچنین مراحل آن در فرایند استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی فلسفی پرداخته شد. پس از توصیف و تحلیل الگوی موردنظر، در این بخش به گونه کاربردی وارد عرصه مسائل تعلیم و تربیت شده و با در دست داشتن الگو و روش استنتاج ضرورت عقلی، در خان پایانی به استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی فلسفی تعلیم و تربیت اقدام شد.

بنابراین، با توجه به ادبیات تحقیق و مبانی نظری این پژوهش و وضعیت موجود پژوهش‌های تربیتی با رویکرد دینی در حوزه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی و سایر فلسفه‌های مضاف دینی الگویی عملیاتی به صورت یک شکل در بخش الگوی استنتاج ضرورت عقلی ارائه می‌شود. ولی قبل از آن ضروری به نظر می‌رسد که به ادبیات پژوهش و مبانی نظری این روش پرداخته شود. از این رو، گفتگوهایی مانند روش پژوهش استنتاجی در فلسفه تعلیم و تربیت، جایگاه روش پژوهش استنتاجی در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، ماهیت روش پژوهش استنتاجی ضرورت عقلی و تفاوت آن با روش قیاس منطقی فرانکنا در راستای اهداف پژوهش بررسی می‌شود.

روش پژوهش استنتاجی در فلسفه تعلیم و تربیت

نخست بهتر است به شناسایی پیشینه پژوهش‌های مرتبط در این زمینه بپردازیم تا در ادامه به معرفی روش این مقاله اشاره کنیم. با توجه به اینکه موضوع استنتاج مدلول‌های تربیتی هم در آثار اندیشمندان غربی و نیز دانشمندان مسلمان به چشم می‌خورد، روشن است که پژوهش‌های متعددی در این زمینه صورت گرفته است. دکتر باقری در کتاب رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت (باقری، ۱۳۸۹: ۹۷) فصلی را به این موضوع اختصاص داده است. ایشان در این کتاب پس از معرفی تاریخچه این روش و به کارگیری آن از زمان ارسطو و ادامه آن توسط هاری برودی^۱ و فرانکنا به توضیح این روش در قالب قیاس منطقی و در سه مقدمه صغرا، کبرا و نتیجه قیاس می‌پردازد تا به استنتاج و رابطه میان مبانی، اهداف، اصول و روش‌های تربیتی اشاره کند. البته ایشان در ادامه با اضافه نمودن بخش دیگری به آن به تکمیل این روش می‌پردازند. همچنین دکتر بهشتی در کتاب خود با نام "زمینه‌ای برای بازشناسی و نقادی فلسفه تعلیم و تربیت در جهان غرب" (بهشتی، ۱۳۸۶: ۲۳ - ۲۵) تحت عنوان طرحی برای تأسیس فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی به روش این کار اشاره می‌کند. ایشان در ادامه با شمردن سه سطح پیش‌استنتاجی، استنتاجی و پس‌استنتاجی به روش پژوهش استنتاجی در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی اشاره می‌کند. وی این روش را به صورت اکتشاف و استنتاج دیدگاه‌های تربیتی فیلسوفان اسلامی به دو طریق انی و لمی معرفی می‌کند که می‌توان هم با حرکت از مدلول‌های تربیتی به مبانی (انی) و بالعکس (لمی) به استنتاج مدلول‌های تربیتی پرداخت. جناب استاد مصباح یزدی نیز در کتاب خود با نام "فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی" (۱۳۹۰) در بخش روش‌شناسی پژوهش به طور کلی به این روش اشاره داشته‌اند و ضرورت عقلی را روش مناسبی برای استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی دینی و فلسفی دانسته‌اند. براین مبنا نویسنده در رساله دکتری خود با نام "تبیین اندیشه‌های صدرالمآلهین شیرازی در حوزه روان‌شناسی فلسفی و استنتاج مدلول‌های تربیتی آن" (۱۳۹۴) و در بخش روش پژوهش به گونه‌ای مستقل به معرفی این روش پرداخته است که خلاصه‌ای از آن در این نوشتار آمده است. البته این بحث و روش میان عالمان علم اخلاق در حوزه عقل نظری و عقل عملی و به عبارت دیگر میان "هست‌ها و نیست‌ها" و "بایدها و نبایدها" و تبیین رابطه ضرورت عقلی میان آنها به چشم می‌خورد که در این مقاله از آن استفاده

1. Harry broudy

شده است. نکته مهم در این قسمت این است که مطالعات و تحقیقات نویسنده حکایت از آن دارد که منابع ذکر شده به صورت عینی و کاربردی به نقشه یادگیری به کیفیت و گونگی استنتاج مؤلفه‌های تربیتی اشاره نکرده‌اند که خود، دلیل پرداختن به این مقاله است.

اکنون زمان آن فرا رسیده است تا به بررسی واژگانی و اصطلاحی چستی استنتاج پردازیم. از استنتاج به استدلال هم نام برده می‌شود که علم منطق متکفل تبیین آن است؛ زیرا استدلال یاری‌رسان فرایند اندیشیدن به شمار می‌آید که منطق حفظ ذهن از خطای اندیشیدن را بردوش می‌کشد. گفتنی است که استدلال، استنباط و استنتاج در منطق خصوصیتی دارند که ما آنها را همچون گواه و مدرک برای نتیجه دلخواه فراهم می‌کنیم. اکنون اگر این دلایل از اتقان کافی برخوردار باشند در آماده‌سازی گواه برای درستی استنتاج به کار گرفته می‌شوند. با این پیش‌گفتار می‌توان در تعریف استنتاج گفت: «استنتاج فعلی است که به وسیله آن می‌توانیم حقیقت قضیه معینی را که نتیجه استدلال نامیده می‌شود، به واسطه قضایای دیگری که دلیل و مدرک برای آن نتیجه است، اثبات کنیم.» (ریچارد پاکین، ترجمه مجتبی، چ ۱۱، ۱۳۷۵: ۳۴۰). بنابراین تعریف، نتایج منطقی محصول ارائه دلایل و مدارک معتبر در پیکر مقدمات قیاس منطقی هستند. اکنون اگر این مدارک هراندازه از درستی و اتقان بیشتری برخوردار باشند، به همان میزان نتایج قیاس منطقی نیز از سطح علمی بالاتری برخوردار هستند.

هم‌چنین دانشمندان علم منطق به این نکته اشاره دارند که در علم منطق، شاهد دو منطق قیاسی و استقرایی هستیم. در بخش منطق قیاسی شاهد استدلال‌هایی هستیم که منتج، نتیجه روشن و محقق‌یافته می‌شود که در این صورت، استدلال و استنتاج آن صحیح و معتبر است. در منطق قیاسی شاهد حرکت از کلیات به جزئیات در اثبات گفتاری هستیم و در قیاس استقرایی با حرکت از جزئیات به کلیات به نتیجه‌ای کلی دست می‌یابیم. بر این اساس می‌توان برای آشکار ساختن حقیقت در فرایند پژوهش از روش استنتاج بهره جست.

روش پژوهش استنتاجی یا قیاسی را می‌توان برای نخستین بار به دوران ارسطو بازگردانید و این روش در فلسفه را به او نسبت داد. به راستی پیشینه روش استنتاجی به گونه عام در فلسفه و به گونه ویژه در فلسفه تعلیم و تربیت را می‌توان در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی جستجو کرد. در این روزگار که «ایسم‌ها» یا همان «گرایی‌ها» گسترش یافتند به تبع، هر کدام از مکاتب فلسفی در ارتباط با تعلیم و تربیت در بردارنده نتایج تربیتی بودند. در این هنگامه بود که مبانی فلسفی از مکاتب استخراج

و به روش استنتاج، استلزام‌های تربیتی آنها به دست می‌آید. باقری در این رابطه از دو گونه قیاس ارسطویی سخن به میان می‌آورد: «قیاس اخباری و نظری^۱ و قیاس عملی^۲. قیاس نظری در گستره حکمت نظری مانند متافیزیک و فیزیک و قیاس عملی در پهنه حکمت عملی مانند اخلاق و سیاست مورد توجه بود» (باقری، ۱۳۸۹: ۷۹). از آنجا که دانش تعلیم و تربیت به موضوع تربیت اخلاقی و تغییر و تحول در آن می‌پردازد، جزو دانش‌های عملی بوده و در گروه حکمت عملی و اخلاق جای می‌گیرد که روشن است روش آن قیاس عملی است.

قیاس عملی همچون هر قیاس منطقی دیگری از یک مقدمه صغرا (قضیه توصیفی و واقعی متضمن «هست‌ها»^۳)، یک مقدمه کبرا (قضیه ارزشی دربردارنده «باید‌ها»^۴) و در پایان نتیجه قیاس عملی ناظر به بخش عملی و تجویزی است که توصیه و تجویز را در ساختار «باید» شناسایی می‌کند.

ولی با یک تکنیک بازگشت به عقب‌تر و پیشینه‌شناسی این جستار، شاهد آن خواهیم بود که دانشمندان بی‌شماری از این روش در پهنه فلسفه تعلیم و تربیت سخن به میان آورده‌اند؛ مانند هاری برودی^۵ که باور استواری به این روش داشت. او محتوا و روش فلسفه تعلیم و تربیت را فلسفی می‌دانست و این گونه سخن می‌راند: «بنابراین، هر چند نقطه شروع بحث، مسئله تربیتی است و امید بر آن است که فرجام آن راه‌حل تربیتی باشد، ولی خود بحث هم از جهت محتوا و هم از جهت روش سرتاسر فلسفی خواهد بود» (برودی، ۱۹۶۹: ۱۱۷ به نقل از باقری، ۱۳۸۹: ۹۹). از این رو، برودی روش پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت را روش استنتاجی می‌دانست.

برودی با توجه به ویژگی فلسفی رشته فلسفه تعلیم و تربیت، کوشش فلسفی را در تعلیم و تربیت رایج می‌داند. همان گونه که فلسفه به دو فعالیت عمده نظریه‌پردازی و نظریه‌آزمایی می‌پردازد، در فلسفه تعلیم و تربیت نیز این دو فعالیت جریان می‌یابد. برودی بر این باور است که در نظریه‌پردازی دو روش وجود دارد. روش مسئله‌نگری و روش اشتقاقی^۶ فیلسوف تعلیم و تربیت در روش اشتقاقی، یک مکتب فلسفی را به عنوان مبنا قرار داده تا با روش اشتقاقی و به صورت کاربردی از مبانی،

1. Demonstrative syllogism
2. Practical syllogism
3. Is
4. Must
5. Harry broady
6. Derivative

پاسخ‌های مناسبی را برای حل مسائل تربیتی فراهم آورد. در نظریه آزمایی نیز برودی به دو روش اشتقاقی و استنتاجی اشاره می‌کند. وی در این روش‌ها به دنبال آن است تا تعیین کند که در استخراج استلزام‌های مربوط به دیدگاه فلسفی، دقت لازم را به کار برده است یا خیر؟ بنابراین، همان گونه که در فلسفه به گونه علم و فلسفه اخلاق به گونه ویژه از روش استنتاج بهره می‌گیریم، در فلسفه تعلیم و تربیت و استنتاج دلالت‌های تربیتی از مبانی فلسفی نیز از این روش بهره می‌جویم.

افزون بر برودی، ویلیام فرانکنا از جمله اندیشمندانی است که روش استنتاجی را در فلسفه تعلیم و تربیت مورد توجه و به کارگیری قرار داده است. فرانکنا از سه گونه فعالیت پژوهشی نظرورزان^۱، هنجارین^۲ و تحلیلی^۳ در پژوهش‌های فلسفی تعلیم و تربیت یاد می‌کند. (باقری، ۱۳۸۹: ۱۰۲) و با لحاظ تعلیم و تربیت به عنوان فلسفه دانش تعلیم و تربیت سه نوع روش پژوهش نظرورزان، هنجارین و تحلیلی را توصیه می‌کند (باقری، ۱۳۸۹: ۱۰۵) که پژوهش هنجارین را قلب فلسفه تعلیم و تربیت دانسته و آن را روشی استنتاجی می‌داند. این گونه بود که شاهد پرداختن فرانکنا یعنی همان روش قیاس منطقی با به کارگیری از مقدمات منطقی صغرا، کبرا و نتیجه هستیم.

بررسی‌ها حکایت از آن دارد که این دیدگاه مانند دیگر دیدگاه‌های علمی و فلسفی مورد نقد دانشمندان این حوزه قرار گرفته است. سیدنی هوک^۴ (۱۹۵۶) از جمله افرادی است که به مخالفت با روش فرانکنا در روش پژوهش فلسفی و تربیتی او پرداخت. او با بی‌اهمیت دانستن روش استنتاجی بر این باور بود که "نمی‌توان براساس باورهای متافیزیکی یا الاهیاتی، تجویزی برای عرصه تعلیم و تربیت فراهم نمود." (همان: ۱۰۷) و یا اینکه کینگزلی پرایس^۵ ضمن مخالفت با برودی بر این باور بود که «از معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی تعلیم و تربیت نمی‌توان دانشی نو درباره یادگیری و مسائل تعلیم و تربیت استنتاج کرد» (باقری، ۱۳۸۹: ۱۰۷). ولی در هر صورت نمی‌توان روش استنتاجی در فلسفه تعلیم و تربیت را حذف کرد؛ زیرا مورد به کارگیری بسیاری از صاحب‌نظران این رشته قرار گرفته است. اگرچه نکته مهم این است که باید حدود و مرز به کارگیری از آن در تعلیم و تربیت را رعایت کرد.

1. Speculative
2. Normative
3. Analytical
4. Hook sindney
5. Kingesley price

شاید پرسشی در این مجال رخ بنماید که اتخاذ روش استنتاج در فلسفه تعلیم و تربیت بر پایه چه رویکردی است؟ در پاسخ می‌گوییم بیش از یک قرن است که در دنیای غرب مطالعات و تحقیقاتی دانشگاهی در رشته فلسفه تعلیم و تربیت شکل گرفته است. در این میان، شاهد سه رویکرد عمده هستیم؛ رویکرد مواضع فلسفی، رویکرد دلالت‌ها، رویکرد ایسم‌ها، نظریه سنتی و فلسفه و تعلیم و تربیت. رویکرد دلالت‌ها که در نیمه اول قرن بیستم بر ادبیات فلسفه تعلیم و تربیت حاکم شده بود، داعی آن بود که می‌توان از مبانی وجود شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی دلالت‌هایی را در سه حوزه هدف، برنامه و روش برای تعلیم و تربیت استنتاج کرد. در این زمینه می‌توان این موضوع را در آثار اندیشمندان غربی مانند هری برودی مشاهده کرد. برودی در ذیل بحثی با عنوان نظریه‌پردازی برای فلسفه‌ورزی در تعلیم و تربیت به دو روش اشاره می‌کند. در روش دوم که روش کاربست یک دیدگاه فلسفی در حل مسائل تربیتی است آن را روش استنتاجی می‌نامد و این‌گونه می‌نویسد: «کاربست یک دیدگاه کلی فلسفی - همچون ایدئالیسم^۱ - در حل مسائل تربیتی»، این روش را استنتاجی می‌نامیم» (بهشتی، ۱۳۸۶: ۴۴۴). در این روش ابتدا اندیشه‌های یک فیلسوف به‌عنوان مبانی فلسفی استخراج می‌شوند. در گام بعد، از گزاره‌های مبانی در حوزه تعلیم و تربیت استنتاج می‌گردند. از این رو، در نظریه برودی، به‌کارگیری یک دیدگاه فلسفی و اندیشه‌های آن در حل مسائل تعلیم و تربیت به روش استنتاج ارزش تحقق خواهد بود. بنابراین استنتاج در این پژوهش به فرایند نتیجه‌گیری منظم، منطقی و ضابطه‌مند مدلولات تربیتی در بخش‌های اهداف، اصول، روش‌ها و فنون تربیتی از مبانی فلسفی تعلیم و تربیت در قالب ضرورت عقلی اطلاق می‌شود.

نکته دیگر درخور توجه این است که در بررسی دلالت‌های تربیتی از مبانی فلسفی به دو امر مهم باید توجه کرد: امر اول این است که فیلسوفان و مکاتب فلسفی در ارائه دیدگاه‌های تربیتی گاهی به‌صورت تلویحی و زمانی نیز به‌صورت مستقیم اشاره کرده‌اند. اگر بیان دیدگاه‌ها به‌صورت مستقیم و صریح باشند به همان صورت ارائه می‌شوند؛ ولی اگر به‌صورت تلویحی اشاره شده باشند، با نوعی تزیینی دقیق به‌صورت استنتاج منطقی قابل‌ارائه هستند. بر این اساس، عرضه مدلول‌های تربیتی در این پژوهش عمدتاً به‌صورت استنتاج منطقی از باب ضرورت بالقیاس‌الی غیر و به‌صورت استنباط مدلول‌های تربیتی برگزاره‌های فلسفی است؛ استنتاجی که اهداف تربیتی را از مبانی فلسفی استخراج می‌کند. اصول تربیتی نیز از خود مبانی و اهداف استنتاج می‌شوند.

1. Idealism

در ادامه با توجه به اصول مطرح شده تربیتی و ضرورت تحقق بخشی اهداف، روش‌های تربیتی را نیز می‌توان ارائه نمود که در مرحله عمل، تعیین‌کننده رفتارهای تربیتی خواهد بود. سرانجام در هر فرایند تربیتی عوامل و موانعی وجود دارد که موتور حرکت تربیت را یا تقویت کرده و بستر ساز پژوهش اهداف است و یا آن را از حرکت بازمی‌دارد.

فیلسوف تعلیم و تربیت در روش استنتاجی، به استنتاج بایدها و نبایدها از هست‌ها و نیست‌ها می‌پردازد. یعنی از هست‌ها، بایدها و از نیست‌ها، نبایدها را استنتاج می‌کند. در اینجا بود که دیوید هیوم^۱ درباره «است و نیست و باید و نباید» این پرسش را مطرح کرد که چگونه می‌توان از قضایای اخباری و توصیفی، قضایای ارزشی و هنجاری یا انشایی را استنتاج کرد؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان از قضایای مربوط به استی و نیستی قضایای مربوط به باید و نباید را به دست آورد؟ یا اینکه چگونه می‌توان از راه قیاس برهانی از رابطه منطقی استی و نیستی به رابطه منطقی بایستی و نبایستی دست یافت؟ (Hume, 1958: p 469). برای پاسخ به پرسش هیوم، فیلسوفان اخلاق به میان آمده و این‌گونه می‌گویند: اینکه هستی به بایستی تبدیل می‌شود و یا اینکه هستی‌ها از بایستی‌ها استنتاج می‌شوند، به این دلیل است که «اراده انسان آزاد مختار» به انجام آن هست تعلق گرفته است. در این صورت است که هستی‌ها به بایستی‌ها تبدیل می‌شوند. در توضیح بیشتر می‌توان گفت در واقع پل ارتباطی میان هست‌ها و بایدها و یا نیست‌ها و نبایدها، اراده، تصمیم و انگیزه درونی است و اگرچه برقراری این ارتباط نیز از باب ضرورت منطقی و عقلی است که طبق علم منطق، عقل این رابطه را درک می‌کند. به عنوان مثال، وقتی احساس تشنگی و نیاز به رفع آن در انسان پدیدار گشت (تشنگی هست شد) عقل وی به گونه منطقی حکم می‌کند که باید تشنگی خود را با نوشیدن آب برطرف کند (باید سیراب شد). بنابراین، رسیدن از هست و است به باید، بر مبنای ضرورت منطقی و عقلی و اراده و انگیزه درونی است. از این‌رو موضوع استنتاج با هست و بایدها در تعامل است که فلسفه اخلاق آن را درباره احکام عقل عملی مورد بررسی علمی قرار می‌دهد؛ ولی از باب ضرورت در این بخش به آن اشاره می‌شود^۲. البته ذکر این نکته خالی از لطف نیست که به بیان دکتر باقری سیدنی هوک (۱۹۵۶) از جمله افرادی است که به مخالفت با روش فرانکنا در روش پژوهش فلسفی

1. David hume

۲. رک. محمد تقی مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، ص ۹۹ - ۱۰۳؛ محسن جوادی، مساله باید و هست: بحثی در رابطه ارزش و واقع.

و تربیتی او پرداخت. او با بی‌اهمیت‌دانستن روش استنتاجی بر این باور بود که "نمی‌توان براساس باورهای متافیزیکی یا الاهیاتی، تجویزی برای عرصه تعلیم و تربیت فراهم نمود" (همان: ۱۰۷) و یا اینکه کینگزلی پرایس ضمن مخالفت با برودی بر این باور بود که "از معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی تعلیم و تربیت نمی‌توان دانشی نو درباره یادگیری و مسائل تعلیم و تربیت استنتاج کرد" (باقری، ۱۳۸۹: ۱۰۷).

پس از روشن شدن مفهوم روش استنتاجی این سؤال پیش روی ما قرار می‌گیرد که فیلسوف تعلیم و تربیت اسلامی چگونه می‌تواند از این روش در استنتاج‌های تربیتی خود از اندیشه‌های فلسفی بهره جوید؟ برای پاسخگویی به این سؤال به بررسی جایگاه این روش در پژوهش‌های فلسفی تعلیم و تربیت اسلامی می‌پردازیم.

جایگاه روش پژوهش استنتاجی در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی

هر دانشی با توجه به اهداف، موضوع و روش آن از دیگر علوم مجزا می‌گردد. به‌عنوان مثال تفاوت علم فیزیک و فلسفه در تفکیک این دو علم در ناحیه موضوع، هدف و روش است. در این میان، فلسفه تعلیم و تربیت به گونه عام و فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی به گونه ویژه از این قاعده مستثنا نیستند؛ به‌سختی دیگر، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی می‌باید از روش خاصی در فرایند پژوهش بهره جوید؛ زیرا ماهیت آن در بخش صفت اسلامی کاملاً متمایز از رشته فلسفه تعلیم و تربیت محض است. اگرچه می‌توان این روش را از تعریف این رشته علمی به‌دست آورد.

با توجه به تعریف‌های مختلف این رشته با رویکرد اسلامی تعریف پذیرفته شده در این نوشتار این است که «فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی یکی از علوم میان‌رشته‌ای است که محقق افزون‌بر تحلیل گزاره‌های تربیتی به استنتاج مبانی تعلیم و تربیت اسلامی از گزاره‌های فلسفی هستی‌شناختی، شناخت‌شناختی، ارزش‌شناختی و انسان‌شناختی به شیوه عقلی و استدلالی می‌پردازد تا بتواند در گام‌های بعد به استنتاج مدلول‌های تربیتی یعنی اهداف، اصول و روش‌های تربیتی روی آورد» (رضائی، ۱۳۹۴: ۳۸).

بنابراین تعریف، روش پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی روش عقلی و استدلالی است. روش استدلالی نیز خود ناظر به روش استنتاجی یا استنتاج مدلول‌های تربیتی (در بنا) از گزاره‌های فلسفی (در مبنا) است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که این روش استنتاجی از کدام نوع روش است؟ استنتاج یا

استدلال منطقی در اندیشه ارسطو یا قیاس منطقی فرانکنا؟ در جواب باید گفت: با توجه به مطالعات و پژوهش‌های انجام شده در این زمینه و آثار فیلسوفان تعلیم و تربیت مسلمان به این نتیجه می‌رسیم که روش استنتاجی ضرورت عقلی در حکمت عملی که ماهیتی جدا از روش‌های پیشین دارد، می‌تواند جایگزینی مناسب در میان روش‌های مختلف در استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی فلسفه اسلامی باشد که در این نوشتار به توضیح آن می‌پردازیم.

دلیل دوم به کارگیری این روش، رویکرد «روی‌آوری به نظام‌های فلسفی اندیشمندان مسلمان» در استنتاج مدلول‌های تربیتی است. محقق در مقاله‌ای با عنوان «چیستی‌شناسی روش پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی» که در انتهای مقاله آمده است به بررسی و تحلیل رویکردهای مختلف به فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی پرداخته است. در این نوشتار به رویکردهای مختلفی همچون رویگردانی، روی‌آوری، بهره‌جویی از فلسفه به مثابه ساختار و روش، ابتدای فلسفه تعلیم و تربیت بر حکمت متعالیه، فلسفه‌ورزی در تعلیم و تربیت، تطبیق دلالت‌های تربیتی بر مبانی فلسفی، نظریه اسلامی تعلیم و تربیت و فلسفه به عنوان یک منبع دینی نسبت به مبانی فلسفی در استنتاج مدلول‌ها و اندیشه‌های تربیتی مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان، رویکرد روی‌آوری نسبت به استنتاج اندیشه‌های تربیتی از نظام‌های فلسفی مسلمانان می‌تواند مبنایی مناسب برای انتخاب این روش در نوشتار حاضر باشد. دلیل آن نیز ویژگی‌های این رویکرد است. خصوصیاتمانند ارتباط حداکثری در به کارگیری از متون فلسفی، ارتباط عمیق میان دین و فلسفه، برخورداری از نظام‌های فلسفی مسلمانان و دادوستد حداکثری با فلسفه در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی.

افزون بر آن، این روی‌آوری، اندیشه استنتاج مدلول‌های تربیتی از نظام‌های فلسفی و متون دینی را در پی دارد. با توجه به تعریف فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی که متصف به صفت اسلامیت است باید از روش‌هایی در فرایند پژوهش بهره جست که با ابعاد مختلف فلسفی، علمی و دینی این رشته هماهنگ و سازگار باشد. روش استنتاجی ضرورت عقلی می‌تواند روشی مناسب در این زمینه باشد. در این روش، مبانی فلسفی معین در یک نظام فلسفی، مفروض گرفته می‌شود و سپس با نظر به مسائل تعلیم و تربیت، پاسخ‌های مناسبی از مبانی برای مسائل تعلیم و تربیت استخراج و استنتاج می‌شوند. همچون نظام فلسفی ابن‌سینا و صدرالمألهین.

محقق در رساله دکتری خود که نام آن در انتهای مقاله آمده است با رویکرد روی‌آوری به نظام حکمت صدرایی جهت استنتاج مدلول‌های تربیتی سعی بر آن داشته تا بتواند با روش عقلی و

استدلالی و تأمل در مبانی فلسفی ملاصدرا به استکشاف و استنتاج مدلول‌های تربیتی پردازد. چون ماهیت پژوهش‌های فلسفی تعلیم و تربیت اسلامی این‌گونه اقتضا می‌کند که روش پژوهش آن تحلیلی و استنتاجی است. تحلیلی بودن آن ناظر به بخش اندیشه‌های فلسفی و مبانی فلسفی در حوزه هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، ارزش‌شناسی و انسان‌شناسی و الهیاتی است. در این بخش ابتدا با تأمل در مبانی فلسفی و تحلیل آنها به استخراج گزاره‌های هر بخش و اگرچه مربوط به تعلیم و تربیت پرداخته می‌شود که خروجی آن، گزاره‌ها و مبانی فلسفی تعلیم و تربیت خواهد بود؛ ولی در بخش دوم یعنی دلالت‌های تربیتی از روش استنتاجی بهره می‌گیریم که ناظر به ضرورت عقلی است. اگرچه در این میان از راهنمایی‌های بسیار مفید استاد راهنما جناب آقای دکتر بهشتی بهره‌های فراوان برده شد. گفتنی است ایشان فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را یکی از علوم فلسفی اسلامی می‌داند که با روش عقلی و استدلالی به بازشناسی و بازنگاری بنیان‌های فلسفی و نظری تعلیم و تربیت اسلامی از یک سو و استکشاف و استخراج دلالت‌های تربیتی متناسب با آن بنیان‌ها از سوی دیگر می‌پردازد (بهشتی، ۱۳۸۹: ۱۶۵). از این رو، در این رویکرد، مبانی فلسفی تعلیم و تربیت یعنی هستی‌شناسی تعلیم و تربیت، شناخت‌شناسی تعلیم و تربیت، ارزش‌شناسی تعلیم و تربیت از دانش فلسفه استخراج شده و در ادامه مدلول‌هایی تربیتی یعنی اهداف، اصول و روش‌های تربیتی از گزاره‌های فلسفی استنتاج می‌شوند. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که استنتاج چگونه صورت می‌گیرد؟ که در بخش بعدی به آن پاسخ داده می‌شود.

ماهیت روش پژوهش استنتاجی ضرورت عقلی

اینکه روش استنتاجی ضرورت عقلی چیست و دارای چه ابعاد و ویژگی‌هایی است؟ پرسشی است که در ابتدای این بخش رخ می‌نماید؛ ولی در ابتدا به این نکته اشاره می‌کنیم که استنتاج باید و نباید از هست‌ها و نیست‌ها از نوع استلزام و استنتاج منطقی است که پیوند منطقی آن از نوع اثرگذاری به صورت مقتضی است. زمانی که در استنتاج منطقی از باید و نبایدها صحبت به میان می‌آید، حکایت گر نوعی رابطه ضروری مبتنی بر علیت میان دو چیز است که در اصطلاح منطقی به ضرورت بالقیاس شهرت یافته است. در این حالت هرگاه دستیابی به هدفی مطلوب باشد و راه وصول به آن نیز معلوم باشد، رابطه ضروری میان آن دو حاکم است که به صورت گزاره‌های تجویزی بیان می‌شود؛ یعنی صدور گزاره‌های تجویزی از مقایسه اهداف و راه‌های وصول به آن منتج می‌شود که حکایت از گونه‌ای رابطه ضروری میان آنها دارد.

بررسی آثار فیلسوفان اخلاق از این نکته رازگشایی می‌کند که سه قسم ضرورت وجود دارد. ضرورت از باب وجوب بالذات، بالغیر و بالقیاس الی‌الغیر (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۴۸). در این بخش ابتدا به توضیح مفهوم ضرورت و سپس ضرورت بالقیاس الی‌الغیر می‌پردازیم.

در مبانی ارزش‌شناسی فلسفی و همچنین زمانی که در فلسفه اخلاق از باید و نبایدهای اخلاقی صحبت به میان می‌آید شواهد حکایت از آن دارند که واژه باید و نباید به معنای ضرورت است. یعنی وقتی گفته می‌شود باید اخلاقی باشد؛ منظور همان ضرورت اخلاقی است. زیرا معنای «بایستی» در لغت به معنای «وجوب، ضرورت و حتمیت» است. در مقابل، حرمت و امتناع و عدم امکان است که به نایستی تعبیر می‌شود. به عنوان مثال وقتی گفته می‌شود «برای سلامتی باید ورزش کرد» به این معناست که ورزش برای سلامتی یک ضرورت است. یا اینکه «برای سلامتی نباید شراب نوشید». به این معناست که شراب و مواد الکلی برای سلامتی جسم و روان ضرر داشته و سودمند نیست. در این صورت، عدم نوشیدن شراب برای حفظ سلامت، امری ضروری جلوه می‌کند که نام این ضرورت را ضرورت بالقیاس الی‌الغیر می‌نامیم. به عبارت دیگر، ورزش در مقایسه با کسب سلامتی ضرورت می‌یابد. یعنی معلول در مقایسه با علت ضرورت می‌یابد که تنها عقل می‌تواند آن را دریابد. در واقع، عقل و خرد سرچشمه همه الزامها و بایدها است. در قاعده ضرورت عقلی این عقل انسانی است که می‌گوید برای رسیدن به این هدف و منفعت باید این عمل را انجام و یا آن را ترک کرد. اگرچه نظریه‌پردازانی مانند رابرت مری هیو آدامز^۱ بر این باور است که باید و نبایدها و یا هست و نیست‌ها بر پایه مسئله موافقت و مخالفت با امر الهی تبیین می‌شود (نک: آدامز ۱۹۹۹). او بر این باور بود که انجام بایدها و عدم انجام نبایدها گونه‌ای موافقت با امر الهی است و همچنین انجام نبایدها و عدم انجام بایدها گونه‌ای مخالفت با آن.

طباطبایی ذیل عنوان ضرورت این چنین می‌نویسد: «واژه ضرورت - که در منطق و فلسفه فراوان به کار می‌رود - معانی متعددی دارد: گاهی برای اشاره به استغنا ذاتی یک موجود و گاهی برای اشاره به استغنا موهبتی علت به معلول به کارگیری می‌شود و گاه نیز به رابطه طرفینی علت و معلول اشاره دارد» (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۴۸). جوادی در توضیح مطلب علامه این گونه می‌نویسد: «اولی (استغنا ذاتی) را که حاکی از اطلاق و سعه وجودی معلول خود است، ضرورت ذاتی می‌نامند؛ دومی (استغنا موهبتی) را که حکایت‌گر بایستی و لزومی است که معلول از ناحیه علت

خود می‌گیرد ضرورت بالغیر می‌نامند و سومی (رابطه طرفیتی) - که به رابطه استدعای لزوم بین علت و معلول یا دو معلول یک علت سوم، نظر دارد - ضرورت بالقیاس الی الغیر می‌گویند» (جوادی، ۱۳۷۵: ۶۹).

آنچه که از بخش سوم عبارات علامه طباطبایی و جوادی درباره با ضرورت بالقیاس الی الغیر به کارگیری می‌شود این است که این نوع ضرورت به یک رابطه دوطرفه میان علت و معلول و ارتباط تلازمی میان آن دو اشاره دارد؛ به این معنا که وجود علت (مبانی)، ملازم وجود معلول (استلزامات) است. بنابراین، منظور از ضرورت در ضرورت بالقیاس الی الغیر در روش استنتاجی، به رابطه طرفینی میان مبانی و استلزامات تربیتی آن اشاره دارد که نوعی رابطه اقتضایی و ضروری میان آن دو حاکم است. به این معنا که چنین استلزاماتی از باب رابطه ضروری و اقتضایی از مبانی استنتاج می‌شوند.

برخی از اندیشمندان مسلمان بر این باورند که مفهوم باید اخلاقی از وجوب بالذات یا بالغیر فلسفی حکایت می‌کند؛ یعنی وقتی گفته می‌شود وجود علت برای تحقق معلول ضروری است، این ضرورت به این معناست که آن شیء به خاطر خودش و ذاتاً ضرورت دارد که در این حالت ضرورت و وجوب بالذات است؛ ولی اگر ضرورت شیء به خاطر وجود شیء دیگری باشد، آنگاه ضرورت وی بالغیر و به خاطر دیگری است. حائری یزدی در این رابطه می‌نویسد: «مفهوم اصطلاحی بایستی، همان ضرورت و وجوب بالذات یا بالغیر است که از شدت و اهمیت هستی حکایت می‌کند» (حائری یزدی، ۱۳۶۱: ۱۰۲). در این سخن نیز ضرورت، به شدت همبستگی میان دو شیء تعبیر شده است.

شاید بیان این نکته، شگفت‌انگیز به نظر آید که این نوع ضرورت‌ها و باید و نبایدها منحصر در امور غیراخلاقی نیست، بلکه در علوم طبیعی نیز وجود دارد. یعنی در علم هم باید و نبایدهایی حاکم است؛ یعنی در علم و قوانین علمی نیز شاهد آن هستیم که رابطه منطقی عقلی میان «هست‌ها و نبایدها» و «نیست‌ها و نبایدها» حاکم است؛ مانند یک پزشک که به کارگیری از خوراکی‌هایی همچون X را در شرایط بیماری لا ممنوع اعلام می‌کند و می‌گوید که نباید مورد به کارگیری قرار گیرد. در واقع، شرایط بیماری حکایت از «هست‌هایی» می‌کند که ممنوعیت از بعضی خوراکی‌ها حکایت از «نبایدها». در این دانش نیز گونه‌ای رابطه ضروری منطقی میان هست‌ها و نبایدها و نیست‌ها و نبایدها وجود دارد که از روش ضرورت عقلی پرده برمی‌دارد.

اینک این سؤال پیش روی ما ظهور می‌یابد که آیا تفاوتی میان باید و ضرورت در اخلاق و غیراخلاق وجود دارد یا خیر؟ مصباح یزدی در این زمینه به تفاوت بایدهای اخلاقی و غیراخلاقی اشاره می‌کند و تفاوت آن دو را در یک عامل مهم به نام «اراده فاعل عاقل مختار» می‌داند. در واقع، بایسته‌های اخلاقی به اموری اطلاق می‌شود که از جانب اراده فاعل عاقل مختار وجود یافته باشد، ولی بایسته‌های غیراخلاقی به اموری مربوط می‌شوند که ضرورت آنها از ناحیه علت‌های غیرارادی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۵۷ و مصباح یزدی، ۱۳۹۰: ۱۲۶). وی در این پاراگراف بایسته‌ها را به بایسته‌های اخلاقی و غیراخلاقی تقسیم می‌کند و تفاوت عمده آن دو را در اراده فاعل مختار می‌داند. از این سخن می‌توان نتیجه گرفت که در سایر حوزه‌های علم غیر از اخلاق نیز شاهد استنتاج بایسته‌های علمی از هست‌های علمی هستیم. بایدهای مطرح در حوزه علوم غیر از علم اخلاق ناظر به بایدهای غیرارادی و جبری و قوانین علمی است؛ ولی باید اخلاقی ناظر به اراده فاعل مختار است. در دانش فلسفه تعلیم و تربیت به گونه عام و فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی نیز به گونه ویژه این قاعده جریان می‌یابد. این بیان در دانش فلسفه تعلیم و تربیت مبانی فلسفی وجود دارند که حکایت از هست‌های مرتبط با نظام تعلیم و تربیت دارند. فیلسوف تعلیم و تربیت از این هست‌ها، بایدهای منطقی را در حوزه سیاست‌گذاری‌های آموزشی - تربیتی استخراج و استنتاج می‌کند.

مصباح یزدی در ذیل این بخش به تبیین نظریه خود به عنوان نظریه مختار درباره مفهوم باید می‌پردازد. ایشان برای واژه «باید و نباید» دو معنا را مطرح می‌کنند. معنای اول معنای حرفی است که با فعل جمله جایگزین هیأت و صیغه امر ونهی می‌شوند؛ ولی گاهی این دو واژه از مفهوم مستقلی به معنای واجب، ضروری و لازم به کار می‌رود. یعنی وقتی گفته می‌شود این کار باید انجام شود، یعنی انجام این کار ضروری است. این مفهوم در معنای اول، حالت انشایی و اعتباری دارد و در کاربرد دوم بر ضرورت و لزوم انجام کار یا ترک آن اشاره دارد. سند ایشان همچنین به این نکته اشاره می‌کند که «باید» - ضرورت - در علوم مختلف به کار می‌رود. ایشان همچنین می‌گوید: «به اصطلاح فلسفی، واژه باید در این موارد، مبین ضرورت بالقیاس بین سبب و مسبب و علت و معلول بوده و نشان‌دهنده آن است که تا کار مخصوصی (علت) تحقق نیابد، نتیجه آن (معلول) نیز تحقق نخواهد یافت؛ یعنی ضرورت انجام یا ترک خاصی در مقایسه با هدف معینی هستند و این همان چیزی است که در اصطلاح فلسفی به ضرورت بالقیاس تعبیر می‌شود.» (همان: ۵۹) از این رو، چون این هدف ضرورت دارد و رسیدن به آن مرهون انجام این عمل است، پس انجام این عمل

برای رسیدن به چنین هدفی ضرورت خواهد داشت. این ضرورت را تنها نیرویی به نام عقل درک می‌کند.

مصباح یزدی پس از اشاره به اینکه «هرچند قضایا و احکام اخلاقی را در بسیاری از موارد می‌توان به گونه انشایی و در قالب باید و نباید و امر و نهی بیان کرد، ولی احکام اخلاقی، حقیقتاً از سنخ جملات خبری بوده و خبر از یک واقعیت نفس‌الامری می‌دهند» (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۳۳۲)، میان قضایای اخلاقی و احکام و جملات تجربی و ریاضی تفاوتی نمی‌گذارد و مفهوم ضرورت اخلاقی را در ضرورت‌های علمی نیز جاری می‌داند. ایشان این گونه بیان می‌کنند که «حقیقت احکام و جملات اخلاقی، از نظر حکایت‌گری و کاشفیت از واقع هیچ تفاوتی با احکام و جملات تجربی و ریاضی ندارد و همان گونه که قضایای علوم تجربی را حاکی از واقعیات خارجی می‌دانیم، قضایای اخلاقی نیز کاشفیتی از واقع نفس‌الامری می‌کنند» (همان: ۳۲). بنابراین، همان گونه که هست و باید‌های اخلاقی داریم، هست و باید‌های علمی نیز داریم. در فلسفه تعلیم و تربیت نیز از هست‌های تربیتی، باید‌های تربیتی را استنتاج می‌کنیم.

بنابراین، در این پژوهش که از روش استنتاج در بخش نتایج تربیتی از اندیشه‌ها و گزاره‌های فلسفی به کارگیری می‌کند، سازوکار آن بر پایه قاعده ضرورت عقلی است که در سطرهای پیشین به توضیح آن پرداختیم.

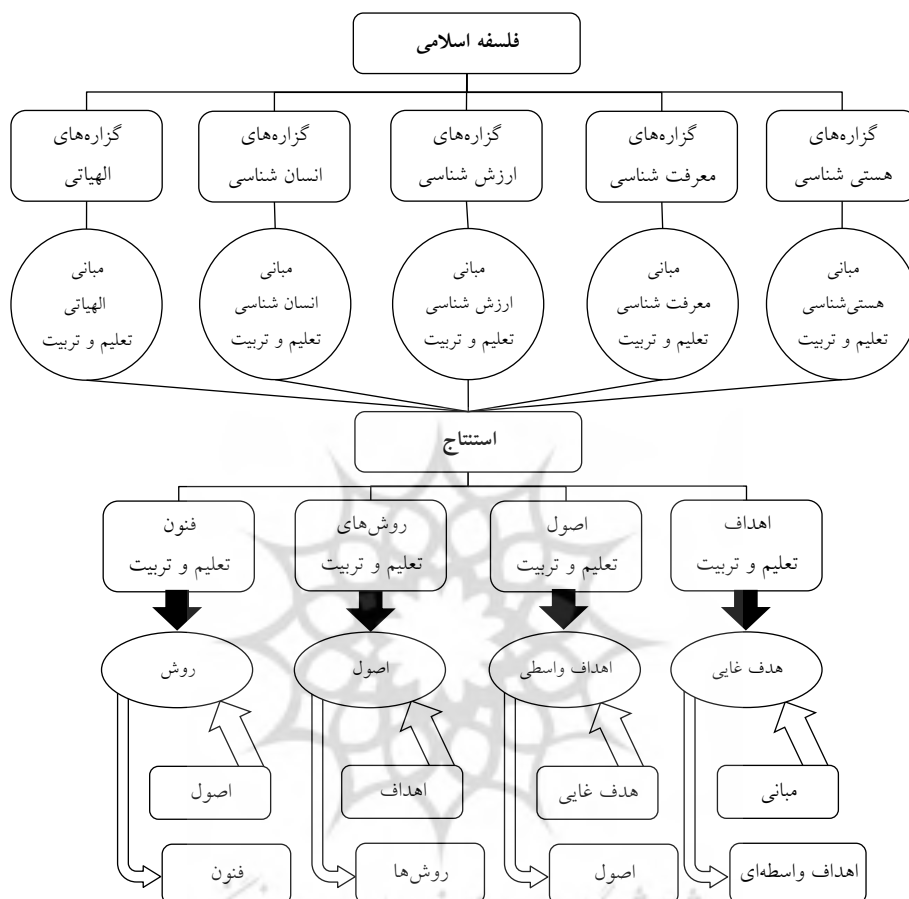
تفاوت‌شناسی روش ضرورت عقلی با روش قیاس منطقی فرانکنا

ممکن است چنین پرسشی در ذهن خوانندگان محترم مقاله شکل گیرد که ویلیام فرانکنا نیز با روش قیاس منطقی به استنتاج مدلول‌های تربیتی پرداخته است. در این صورت، این روش چه تفاوتی با قیاس منطقی فرانکنا دارد؟ و یا اینکه چه نوع برتری نسبت به آن دارد؟ در پاسخ به این پرسش باید بگوییم عمده تفاوت این دو روش در نوع الگوی استنتاج آنهاست. به عبارت دیگر در روش قیاس منطقی فرانکنا الگوی استنتاج به صورت مقدمه‌چینی با دو مقدمه اخباری و نتیجه اخباری تشکیل می‌شود؛ یعنی مقدمه صغرا که بیانگر رفتارهای مشخص انسانی است و مقدمه کبرا که بیانگر دیدگاه کلی در مورد انسان است و نتیجه‌ای که از این دو مقدمه به دست می‌آید. به عنوان مثال: یادگیری نامناسب دانش‌آموز یکی از رفتارهای آدمی است. هر رفتار آدمی توسط علت بیرون از آن رفتار شکل می‌گیرد. پس یادگیری نامناسب دانش‌آموز، توسط علت بیرون از آن رفتار شکل می‌گیرد. از این رو، پایه استنتاج، چینش مقدمات و نتیجه‌گیری است.

ولی در روش استنتاجی ضرورت عقلی الگوی استنتاج بر پایه گزاره‌های هست و نیست و باید و نباید است. همچنین نتایج و مدلول‌های تربیتی تنها براساس حکم عقل به ضرورت نتیجه بر پایه رابطه منطقی میان مبانی و مدلول‌های تربیتی خواهد بود. گزاره‌های سه‌گانه این روش از گزاره‌های ناظر به مبانی یا «هست‌ها» و نقطه مطلوب یا «بایدها» و نتیجه ضروری الوجود عقلی که همان مدلول تربیتی است، تشکیل می‌شود. افزون بر آن کیفیت استنتاج در این دو روش متفاوت از یکدیگر جلوه می‌نماید. در روش ضرورت عقلی، ضرورت وجودی C یا همان مدلول تربیتی بر پایه مبانی a جهت ضرورت دستیابی به b یا همان نقطه مطلوب طراحی می‌شود. روشن است که در این روش از صغرا، کبرا و نتیجه صحبتي به میان نیامده است؛ به عنوان مثال: انسان مرکب از جسم و روح است. (هست). هدف تربیت باید پرورش ابعاد جسمانی و روحانی انسان باشد. (باید). اصل همسویی آموزش و تربیت در برنامه‌های درسی. طبق روش استنتاجی ضرورت عقلی فلسفی باید بگوییم: بر پایه این مبانی انسان‌شناسی که انسان مرکب از جسم و روح است و به جهت دستیابی به این هدف یعنی پرورش ابعاد جسمانی و روحانی باید اصل همسویی آموزش و تربیت را در برنامه‌های درسی گنجانید که ضرورت این اصل بر پایه حکم عقل است. بنابراین، تفاوت این دو روش در خود روش و الگوی استنتاج این دو روش است.

الگوی استنتاج مدلول‌های تربیتی به روش ضرورت عقلی

باتوجه به اینکه هدف این نوشتار، بررسی و تبیین روش استنتاجی ضرورت عقلی در مسائل تربیتی است در ابتدا لازم است تا به مراحل پژوهش مطابق با روش مطرح شده در نوشتار پرداخته شود. در ادامه به توضیح الگو و کیفیت استخراج و استنتاج داده‌ها در بخش مبانی و مدلول‌های تربیتی همچون اهداف، اصول، روش‌ها و فنون تربیتی می‌پردازیم. درخصوص موضوع کیفیت دستیابی به این الگو می‌گوییم: که این الگو براساس روش پژوهش استنتاجی استاد مصباح یزدی در کتاب فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی (۱۳۹۰) استخراج و تدوین شده است که توضیح آن در پیشینه پژوهش و مبانی نظری تحقیق آمد. البته آن گونه که در این مقاله به صورت کاملاً عملیاتی به کیفیت کاربرد و اجرای آن در مرحله عمل اشاره شده است در آن کتاب نیامده و بلکه به صورت کلی به آن اشاره شده است. بنابراین، باتوجه به ادبیات تحقیق و مبانی نظری این پژوهش و وضعیت موجود پژوهش‌های تربیتی با رویکرد دینی در حوزه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی و سایر فلسفه‌های مضاف دینی الگوی عملیاتی به صورت یک شکل در بخش الگوی استنتاج ضرورت عقلی ارائه می‌شود.



نمودار ۱. الگوی استنتاج ضرورت عقلی

توضیح الگو

الگوی ارائه شده از ابعاد و بخش‌های مختلفی شکل گرفته است. در این الگو ابتدا شاهد روی آوری به یک نظام فلسفی در میان مکاتب فلسفی موجود هستیم. با توجه به رویکرد دینی محقق در فلسفه تعلیم و تربیت، روی آوری به فلسفه اسلامی را انتخاب قرار داده است. روشن است که این دانش علمی در بخش‌های مختلف هستی‌شناختی، شناخت‌شناختی، ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی و الهیاتی به بررسی مسائل فلسفی می‌پردازد؛ ولی باید به این نکته آگاهی داشته باشیم که همه گزاره‌های فلسفی مورد نیاز فیلسوف تعلیم و تربیت قرار نمی‌گیرند. یعنی برخی از گزاره‌های فلسفی

ناظر به تعلیم و تربیت هستند که با وام‌گرفتن آنها از دانش فلسفه و نام‌نهادن آنها مثلاً به مبانی هستی‌شناختی تعلیم و تربیت به استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی می‌پردازیم. لاجرم اینجاست که باید گزینش گزاره‌ها را فراروی خود قرار دهیم. اگرچه این انتخاب در ابتدا به صورت استدلال و استخراج گزاره‌های فلسفی تعلیم و تربیت از گزاره‌های فلسفی محض است که گام اول پژوهش را شکل می‌دهد. پس از مهیا شدن مبانی ویژه تعلیم و تربیت در گام دوم به استنتاج هدف‌گایی از مبانی فلسفی روی می‌آوریم. غالباً این نوع هدف‌تربیتی از مبانی متافیزیکی و هستی‌شناسی استنتاج فلسفی می‌شود. در گام سوم این الگو شاهد آن خواهیم بود که مثلث روش استنتاجی ضرورت عقلی با ارکان مبانی، هدف‌گایی و اهداف واسطی شکل می‌گیرد. در این مرحله، اهداف واسطی از مقایسه میان مبانی فلسفی و هدف‌گایی استنتاج می‌شوند؛ یعنی ضرورت وجودی اهداف واسطی از مقایسه میان مبانی فلسفی با هدف‌گایی استنتاج می‌شود که عقل به این ضرورت حکم می‌کند. اکنون تنها با آماده‌سازی اهداف‌گایی ره به جایی نمی‌بریم. لازم است که قوانین و اصولی را برای دستیابی به این اهداف وضع یا قرارداد کنیم. برای این امر، مثلث روش استنتاجی را با ارکان هدف‌گایی، اهداف واسطی و اصول تعلیم و تربیت در گام چهارم الگو طراحی می‌کنیم. در این مرحله، اصول تربیتی از مقایسه میان هدف‌گایی و اهداف واسطی استنتاج می‌شود؛ یعنی ضرورت وجودی اصول تربیتی از مقایسه میان هدف‌گایی با اهداف واسطی استنتاج می‌شود که عقل به این ضرورت حکم می‌کند؛ ولی می‌دانیم که تحقق اهداف تنها با وضع قوانین و اصول تربیتی امکان‌پذیر نیست. بلکه نیازمند روش‌هایی نیز در مسیر تحقق اهداف خواهد بود؛ یعنی اصول تربیتی شرط لازم تحقق اهداف هستند، ولی شرط کافی نخواهند بود. شرط کافی آن روش‌های تربیتی هستند. اینجاست که مثلث روش استنتاجی را با ارکان اهداف واسطی، اصول تربیتی و روش‌های تربیتی در گام پنجم الگو طراحی می‌کنیم. در این مرحله، روش‌های تربیتی از مقایسه میان اهداف واسطی و اصول تربیتی استنتاج می‌شوند؛ یعنی ضرورت وجودی روش‌های تربیتی از مقایسه میان اهداف واسطی با اصول تربیتی استنتاج‌شدنی هستند که عقل به این ضرورت حکم می‌کند. ما در حوزه تعلیم و تربیت افزون‌بر روش‌ها شاهد فنون و تکنیک‌هایی هستیم که در کاربرد روش‌های تربیتی نقش‌آفرینی مؤثری دارند. در روش استنتاجی نیز تحقق اصول تربیتی برای دستیابی به اهداف تربیتی مرهون فنون تربیتی خواهند بود. در این بخش نیز شاهد پدیدار شدن مثلث روش استنتاجی با ارکان اصول تربیتی، روش‌های تربیتی و استنتاج فنون تربیتی در گام ششم الگو خواهیم

بود. در این مرحله، فنون تربیتی از مقایسه میان اهداف اصول تربیتی و روش‌های تربیتی استنتاج می‌شوند؛ یعنی ضرورت وجودی فنون تربیتی از مقایسه میان اصول تربیتی و روش‌های تربیتی استنتاج‌شدنی هستند که عقل به این ضرورت حکم می‌کند. در اینجا است که الگو به کار خود پایان می‌دهد. البته ذکر این نکته نیز با ارزش تلقی می‌نماید که این الگو یا روش استنتاج از متون فلسفه اخلاق و تربیت اخلاقی الگوبرداری شده است. یعنی آنگاه که در فلسفه اخلاق به موضوع هست و باید و نیست و نباید و رابطه میان آن دو اشاره می‌شود و حکم و نتیجه نهایی آن براساس ضرورت عقلی است. در حوزه تعلیم و تربیت نیز که یکی از اهداف آن تغییر و اصلاح رفتار آدمی است، این قانون با اندک تأمل و بومی‌سازی آن می‌توان به استنتاج مدلول‌های تربیتی روی آورد. مثلاً وقتی در فلسفه اخلاق گفته می‌شود که صداقت خوب است آنگاه عقل به ضرورت وجودی راستگویی و بایدی آن حکم می‌کند که باید باشد. همچنین وقتی که گفته می‌شود ظلم بد است، آنگاه عقل به ضرورت عدم وجودی ستم کردن و نبایدی آن حکم می‌کند که نباید باشد. این قاعده در میان مؤلفه‌های تعلیم و تربیت نیز جاری است. البته توضیح کامل‌تر، در قسمت‌های پیشین آمده است.

مراحل پژوهش روش استنتاجی ضرورت عقلی

در روش استنتاجی ضرورت عقلی شش مرحله وجود دارد که در زیر به آنها اشاره شده و توضیح مفصل آنها در بخش بحث و نظر خواهد آمد. البته گفتنی است که این مراحل بیشتر از کتاب "فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی" جناب استاد مصباح یزدی در یک فرایند استخراج و استنتاج به دست آمده است که ابتدا در فرایند تدوین رساله دکتری نویسنده مورد بازخوانی قرار گرفته است؛ آنگاه در این مقاله به کار گرفته شده است. این مراحل عبارتند از:

۱. استخراج گزاره‌های تأثیرگذار در تعلیم و تربیت از دانش فلسفه در بخش‌های هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، ارزش‌شناسی و انسان‌شناسی که محصول آن مبانی هستی‌شناختی، شناخت‌شناختی، ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی و الهیاتی تعلیم و تربیت است.

۲. تعقل و استنتاج مستقیم هدف نهایی و غائی تربیت از گزاره‌های فلسفی تعلیم و تربیت اسلامی به مثابه مبانی (هست‌ها)؛

۳. تعقل و استنتاج اهداف واسطه‌ای تربیتی از هدف نهایی تعلیم و تربیت اسلامی بر پایه مبانی فلسفی تعلیم و تربیت به شیوه ضرورت عقلی میان هدف غایی و مبانی فلسفی تعلیم و تربیت؛

۴. تعقل و استنتاج اصول تربیتی از اهداف واسطه‌ای تعلیم و تربیت اسلامی بر پایه هدف غایی و

مبانی فلسفی تعلیم و تربیت به شیوه ضرورت عقلی میان اهداف واسطه‌ای و هدف غایی و مبانی فلسفی تعلیم و تربیت؛

۵. تعقل و استنتاج روش‌های تربیتی از اصول تعلیم و تربیت اسلامی بر پایه اهداف واسطه‌ای

تعلیم و تربیت به شیوه ضرورت عقلی میان اصول و اهداف واسطه‌ای تعلیم و تربیت؛

۶. تعقل و استنتاج فنون تربیتی از روش‌های تعلیم و تربیت اسلامی بر پایه اصول تعلیم و تربیت به

شیوه ضرورت عقلی میان روش‌ها و اصول تربیتی؛

بحث و نظر

در توضیح الگوی روش استنتاج ضرورت عقلی به گونه کلی به بخش‌های آن اشاره شد؛ ولی در این بخش بر آنیم تا به تفصیل، مدلول‌ها و کیفیت استنتاج را به صورت عملیاتی در قالب نمونه‌ای از مسائل تربیتی نشان دهیم.

شیوه استخراج مبانی فلسفی تعلیم و تربیت

همان‌گونه که در بخش مبانی نظری و ادبیات پژوهش این نوشتار آمده است، در روش استنتاجی، یک نظام یا دیدگاه فلسفی یک فیلسوف به عنوان مبنا قرار می‌گیرد تا به روش کاربست دیدگاه فلسفی در مسائل تعلیم و تربیت به حل مسائل تربیتی روی آوریم. بر این اساس در روش استنتاجی ابتدا به استخراج مبانی فلسفی تعلیم و تربیت از گزاره‌های فلسفی محض می‌پردازیم تا در ادامه به استنتاج مدلول‌های تربیتی روی آوریم.

در این نوشتار منظور از مبانی به مجموعه گزاره‌های خبری گفته می‌شود که به گونه عمومی از دیگر دانش‌های علمی همچون فلسفه وام گرفته می‌شوند، تا بستری برای استنتاج مدلول‌های تربیتی فراهم سازند (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰: ۶۵) اکنون بر پایه ابعاد چندگانه فلسفه می‌توانیم ابعاد گوناگونی از مبانی فلسفی تعلیم و تربیت داشته باشیم؛ مانند مبانی هستی‌شناختی، مبانی شناخت‌شناختی، مبانی ارزش‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی و مبانی الهیاتی تعلیم و تربیت. ولی مبانی هستی‌شناختی تعلیم و تربیت: به مجموعه‌ای از مفاهیم و گزاره‌های توصیفی و تبیینی هستی‌شناسانه گفته می‌شود که با استخراج و وام گرفتن آنها از دانش فلسفه، منشأ و خواستگاه استنتاج مدلول‌های تربیتی فراهم می‌شود (همان، ۱۳۹۰: ۱۲۱). مبانی معرفت‌شناختی تعلیم و تربیت، به مجموعه‌ای از

مفاهیم و گزاره‌های توصیفی و تبیینی معرفت‌شناسانه گفته می‌شود که با استخراج و وام‌گرفتن آنها از دانش فلسفه، منشأ و خواستگاه استنتاج مدلول‌های تربیتی فراهم می‌شود (همان، ۱۳۹۰: ۸۸). مبانی ارزش‌شناختی تعلیم و تربیت، به مجموعه‌ای از مفاهیم و گزاره‌های توصیفی و تبیینی ارزش‌شناسانه گفته می‌شود که با استخراج و وام‌گرفتن آنها از دانش فلسفه، منشأ و خواستگاه استنتاج مدلول‌های تربیتی فراهم می‌شود. (همان، ۱۳۹۰: ۱۹۱). مبانی انسان‌شناختی تعلیم و تربیت، به مجموعه‌ای از مفاهیم و گزاره‌های توصیفی و تبیینی انسان‌شناسانه گفته می‌شود که با استخراج و وام‌گرفتن آن از دانش فلسفه، منشأ و خواستگاه استنتاج مدلول‌های تربیتی فراهم می‌شود (همان، ۱۳۹۰: ۱۶۴) و در پایان، مبانی الهیاتی تعلیم و تربیت، به مجموعه‌ای از مفاهیم و گزاره‌های توصیفی و تبیینی الهیاتی گفته می‌شود که با استخراج و وام‌گرفتن آنها از دانش فلسفه، منشأ و خواستگاه استنتاج مدلول‌های تربیتی فراهم می‌شود (همان، ۱۳۹۰: ۱۳۵).

در خصوص کیفیت استخراج مبانی فلسفی تعلیم و تربیت از دانش فلسفه ابتدا به این نکته اشاره می‌کنیم که گزاره‌های استخراج‌شده گاه به صورت مستقیم و هنگامی نیز به شکل تلویحی ناظر به مسائل تعلیم و تربیت ظهور و بروز دارند که ماهیتاً از مبانی مطلق فلسفی متمایز می‌گردند؛ مانند شناخت‌شناختی علوم تجربی، اخلاق و تعلیم و تربیت. دلیل آن نیز این است که گزاره‌های فلسفی به گونه کلی بیان شده‌اند تا مبنا و مورد به کارگیری همه علوم قرار گیرند. در این صورت، ممکن است بخشی از این گزاره‌ها به صورت تلویحی ناظر به فرایند تعلیم و تربیت و همچنین علم تعلیم و تربیت باشند؛ ولی تعداد زیادی از گزاره‌های فلسفی وجود دارند که به صورت مستقیم به مؤلفه‌های تعلیم و تربیت اشاره دارند. بنابر این دو صورت، می‌توان گزاره‌های ناظر به تعلیم و تربیت را از گزاره‌های عام تفکیک نمود تا مبانی فلسفی تعلیم و تربیت مهیا شده و زمینه استنتاج مدلول‌های تربیتی نیز فراهم شود. از این رو، شیوه استخراج مبانی فلسفی تعلیم و تربیت از دانش فلسفی به صورت غربالگری و تفکیک گزاره‌های تربیتی است.

به عنوان مثال، در بخش مبانی هستی‌شناختی تعلیم و تربیت به گزاره‌هایی همچون موارد زیر اشاره می‌شود که با تحقق علت تامه، معلول ضرورت وجودی می‌یابد؛ یا اینکه موجودات دارای مراتب وجودی مختلف هستند. همچنین در بخش مبانی شناخت‌شناختی تعلیم و تربیت می‌توان به عنوان نمونه به گزاره‌های زیر اشاره کرد: انتقال شناخت به دیگران (تعلیم) امکان‌پذیر است؛ یا اینکه علوم حصولی دارای حس و خیال و عقل است؛ ولی در بخش ارزش‌شناسی تعلیم و تربیت می‌توان به این

گزاره‌ها اشاره کرد: ارزش واقعی همه امور به ارزش هدف نهایی وابسته است. هدف نهایی، کمال انسانی و قرب الهی است. افزون‌بر آن در حوزه انسان‌شناختی چنین می‌توان گفت: بخش اصیل وجود انسانی روح اوست (اصالت الروح) و اینکه انسان موجودی مختار است (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰: ۱۶۷).

بنابراین در مبانی فلسفی تعلیم و تربیت تنها گزاره‌هایی از فلسفه وام گرفته و مفروض پنداشته می‌شوند که نوعی ارتباط اثربخشی با مباحث و مسائل تعلیم و تربیت داشته باشند.

شیوه استخراج هدف غایی تعلیم و تربیت

پس از استخراج مبانی فلسفی تعلیم و تربیت از دانش فلسفی محض و مفروض‌پنداری آنها برای استنتاج مدلول‌های تربیتی در این بخش برآنیم تا به استنتاج مدلول‌های تربیتی پردازیم. ابتدا از اهداف تعلیم و تربیت شروع می‌کنیم؛ ولی لازم است در گام نخست به تعریفی از هدف اشاره کنیم. مراد از هدف تربیتی نقطه مطلوب و نهایی در تعلیم و تربیت که مبتنی بر نیازسنجی جامع به صورت کاملاً آگاهانه و عالمانه، سودمند تشخیص داده شده است تا با برنامه‌ریزی دقیق، اقدامات تربیتی مناسب و اگرچه هماهنگ در راستای نیل به اهداف از پیش تعیین شده را عملیاتی نماید، ولی هدف غایی در تعلیم و تربیت و در همه فعالیت‌ها و رفتارهای اختیاری انسان، از جمله در تعلیم و تربیت قرب اختیاری به خداوند است (مصباح یزدی، ۱۳۹۰: ۲۱۵).

روشن است که هریک از گزاره‌های فلسفی تعلیم و تربیت که خود به عنوان مبانی تعلیم و تربیت قلمداد می‌گردند، ناظر به تعلیم و تربیت و از مقایسه با فلسفه محض به دست آمده‌اند. همچنین هر کدام از این مبانی ممکن است در یک یا چند بخش از مدلول‌های تربیتی به صورت مستقیم یا تلویحی اشاراتی داشته و تأثیر آفرین باشند؛ بنابراین، اهداف تعلیم و تربیت می‌تواند به دو صورت مستقیم و تلویحی (غیرمستقیم) از مبانی استنتاج گردند. برای استنتاج اهداف تربیتی چنان که در الگو ملاحظه می‌شود باید از مبانی هستی‌شناختی، شناخت‌شناختی، ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی و الهیاتی تعلیم و تربیت به عنوان مقدمات استنتاج بهره جست که نتیجه آن هدف غایی تعلیم و تربیت خواهد بود. حال اگر مبنا، مبنای هستی‌شناختی تعلیم و تربیت باشد به تبع آن نیز اهداف نیز اهداف هستی‌شناختی تعلیم و تربیت خواهد بود. بر این اساس، ما شاهد اهداف شناخت‌شناختی، ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی و الهیاتی تعلیم و تربیت از هریک از مبانی وابسته هستیم. نکته مهم دیگری که در کلیه بخش‌های این الگو جریان دارد، این است که رابطه میان مبانی فلسفی و

مدلول‌های تربیتی رابطه هست و باید یا نیست و نباید است. مبانی، هست‌ها و نیست‌ها را اشاره می‌روند و مدلول‌ها باید‌ها و نباید‌ها که نتیجه آنها بنابر ضرورت وجودی عقلی استنتاج و اثبات می‌گردند؛ بنابراین، اهداف به‌طور مستقیم از مبانی استنتاج می‌شوند.

به‌عنوان مثال، در مبانی انسان‌شناختی تعلیم و تربیت می‌گوییم که انسان موجودی مرکب از جسم و روح است. در این میان، اصالت نیز به روح داده می‌شود. در واقع، حقیقت وجودی انسان دارای مراتبی است که با افعال اختیاری خود مراتب کمال را طی نموده و به کمال می‌رسد؛ ولی دامنه کمال او پایانی ندارد (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰: ۱۸۰). ازدیگرسو مطابق با مبانی الهیاتی، خداوند کامل مطلق است و تنها اوست که واجد همه کمالات بی‌نهایت است. از این رو مصداق کمال نهایی، هدف نهایی او قرار می‌گیرد که سخن است از قرب الهی^۱ (احزاب ۲۱). در نتیجه می‌توان گفت هدف نهایی از تربیت انسان در این کره خاکی، قرب خداوند اگرچه قرب اختیاری اوست، این‌گونه است که هدف غایی تعلیم و تربیت به‌گونه مستقیم از مبانی فلسفی تعلیم و تربیت استخراج می‌شوند.

مبانی فلسفی تعلیم و تربیت (A) ← هدف غایی تعلیم و تربیت (B)

نمودار ۲

شیوه استنتاج اهداف واسطه‌ای تعلیم و تربیت با استنتاج هدف غایی از مبانی فلسفی اکنون زمان آن رسیده تا اهداف واسطه‌ای در تعلیم و تربیت را نیز استنتاج کنیم. ابتدا به نظر می‌رسد به تعریفی از اهداف واسطه‌ای اشاره کنیم. مراد از اهداف واسطه‌ای یا مبانی تربیتی به مجموعه‌ای از اهداف تربیتی اطلاق می‌شود که در راستای هدف نهایی قرار گرفته و واسطه تحقق هدف نهایی به‌شمار می‌آید؛ به‌سخن دیگر، تحقق هدف غایی منوط به تحقق اهداف میانی یا واسطه‌ای است.

با پدیدار شدن هدف غایی در کنار مبانی فلسفی تعلیم و تربیت که هر کدام یک رأس مثلث را تشکیل می‌دهند می‌توان به روش استنتاجی ضرورت عقلی رأس دیگر مثلث را ترسیم کرد. تکامل

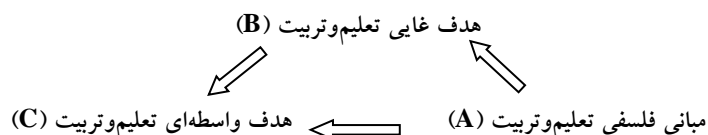
۱. لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا.

این مثلث با روش استنتاجی امکان‌پذیر است.

برای استنتاج اهداف واسطه‌ای تربیتی چنانکه در شکل الگو ملاحظه می‌شود، باید از مقایسه مبانی هستی‌شناختی، شناخت‌شناختی، ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی و الهیاتی تعلیم و تربیت و هدف غایی تعلیم و تربیت به‌عنوان مقدمات استنتاج بهره جست که نتیجه آن هدفی از اهداف واسطه‌ای تعلیم و تربیت خواهد بود. در این بخش بهتر است بار دیگر یادآور این نکته شویم که رابطه میان مبانی فلسفی و هدف غایی تربیتی رابطه هست و باید یا نیست و نباید است. مبانی، هست‌ها و نیست‌ها را اشاره می‌روند و هدف غایی باید‌ها و نبایدها که نتیجه آنها یعنی اهداف واسطه‌ای بنا بر ضرورت وجودی عقلی استنتاج و اثبات می‌گردند؛ بنابراین، اهداف واسطه‌ای از ارتباط میان مبانی و هدف غایی استنتاج می‌شوند.

در توضیح کیفیت استنتاج بر پایه روش ضرورت عقلی این‌گونه می‌گوییم: براساس مبنای فلسفی تربیتی a (هست و نیست) و به جهت ضرورت دستیابی به هدف غایی تربیتی b (باید و نباید)، به‌کارگیری و اجرای هدف واسطه‌ای c (باید و نباید) در مقام مقایسه هدف غایی با مبانی فلسفی عقلاً ضرورت می‌یابد؛ یعنی هدف واسطه‌ای تربیتی از مقایسه رابطه میان مبانی و هدف غایی و ضرورت دستیابی به اهداف واسطه‌ای استنتاج می‌گردند که مبنای پذیرش آن نیز حکم عقل است؛ یعنی عقل به ضرورت چنین رابطه و به‌کارگیری چنین هدفی حکم می‌کند. روشن است که نتیجه این قیاس و ضرورت عقلی هدفی از اهداف واسطه‌ای خواهد بود؛ بنابراین، اهداف واسطه‌ای تربیتی بر پایه مبانی و از راه رابطه ضروری که میان هدف غایی و مبانی فلسفی وجود دارد، استنتاج می‌شوند.

به‌عنوان مثال، با توجه به مبنای انسان‌شناختی تعلیم و تربیت یعنی مرکب بودن انسان از جسم و روح و همچنین مطابق با این مبانی الهیاتی که خداوند کامل مطلق است و همچنین به جهت ضرورت دستیابی به هدف نهایی تربیت او که قرب الهی است، می‌توان گفت به‌کارگیری و اجرای هدف واسطه‌ای، عمل به واجبات و محرمات دینی در مقام مقایسه هدف غایی با مبانی فلسفی عقلاً ضرورت می‌یابد. این‌گونه است که هدف واسطه‌ای تعلیم و تربیت از مقایسه هدف غایی با مبانی فلسفی تعلیم و تربیت استخراج و استنتاج می‌گردند.



نمودار ۳

شیوه استنتاج اصول تعلیم و تربیت

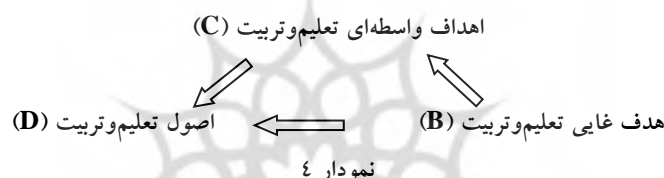
پس از استنتاج اهداف تعلیم و تربیت از مبانی فلسفی تعلیم و تربیت و مهیاشدن مقدمات استنتاج در این گام از پژوهش نوبت به تعیین رابطه میان اصول تعلیم و تربیت، اهداف واسطه‌ای و هدف غایی می‌پردازیم. فیلسوف تعلیم و تربیت اسلامی در این گام از پژوهش به استنتاج اصول تربیتی از اهداف واسطه‌ای و هدف غایی و همچنین مبانی فلسفی می‌پردازد؛ ولی لازم است در گام نخست به تعریفی از اصول اشاره کنیم. مراد از اصول تربیتی به مجموعه‌ای از گزاره‌های تجویزی، حاوی باید و نبایدهای عملی گفته می‌شود که یا به‌طور مستقیم از مبانی و یا با تأکید بر مبانی فلسفی در مقایسه با اهداف تربیتی استنتاج می‌شوند تا معیار و راهنمای اندیشه و عمل مدیران، برنامه‌ریزان و مربیان در پهنه آموزش و پرورش قرار گیرند (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰: ۶۷).

برای استنتاج اصول تربیتی چنانکه در شکل پایین ملاحظه می‌شود، باید از مبانی فلسفی تعلیم و تربیت، هدف غایی تربیتی و همچنین اهداف واسطه‌ای تعلیم و تربیت به‌عنوان مقدمات استنتاج بهره جست که نتیجه آن اصلی از اصول تعلیم و تربیت خواهد بود؛ بنابراین، اصول تربیت از مقایسه میان مبانی فلسفی، هدف غایی و اهداف واسطه‌ای تعلیم و تربیت استنتاج می‌گردند.

در توضیح کیفیت استنتاج بر پایه روش ضرورت عقلی این‌گونه می‌توان گفت که: براساس مبنای فلسفی تربیتی a و هدف غایی b (هست‌ها/ نیست‌ها) و به‌جهت ضرورت دستیابی به اهداف واسطه‌ای تربیتی c (باید‌ها/ نباید‌ها)، به‌کارگیری و اجرای اصل تربیتی c در مقام مقایسه اهداف واسطه‌ای با هدف غایی و مبانی فلسفی عقلاً ضرورت می‌یابد؛ یعنی اصول تربیتی از مقایسه رابطه میان مبانی و هدف غایی و ضرورت دستیابی به اهداف واسطه‌ای استنتاج می‌گردند که مبنای پذیرش آن نیز حکم عقل است که عقل به‌ضرورت چنین رابطه و به‌کارگیری چنین هدفی حکم می‌کند. روشن است که نتیجه این قیاس و ضرورت عقلی اصلی از اصول تربیتی خواهد بود؛

بنابراین، «اصول تربیتی بر پایه مبانی و از راه رابطه ضروری که میان برخی اعمال اختیاری با اهداف تعلیم و تربیت وجود دارد، استنتاج می‌شوند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۰: ۲۹۴).

به‌عنوان مثال، با توجه به مبنای هستی‌شناختی تعلیم و تربیت یعنی تناسب میان علت و معلول و همچنین به جهت ضرورت دستیابی به حد مطلوب تعیین‌شده برای اهداف تعلیم و تربیت در هر مرحله به کارگیری و اجرای اصل تربیتی اعتدال و حد اعتدال در تکالیف دانش‌آموزان ضرورتی عقلی است که نشان از پرهیز از سختگیری و سهل‌گیری دارد. این‌گونه است که اصل اعتدال در تعلیم و تربیت از مقایسه مبانی فلسفی تعلیم و تربیت با هدف و رابطه ضروری میان آن دو استخراج و استنتاج می‌گردند.



شیوه استنتاج روش‌های تعلیم و تربیت

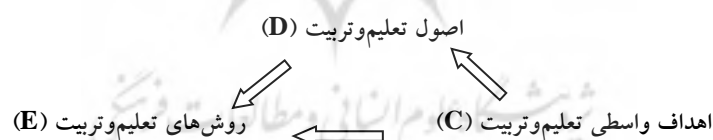
پس از استنتاج اصول تعلیم و تربیت از مبانی فلسفی و اهداف تعلیم و تربیت و مهیا شدن مقدمات استنتاج برای دیگر مدلول‌های تربیتی، در این گام از پژوهش به تبیین رابطه میان روش‌های تربیتی با اصول و اهداف تربیتی می‌پردازیم؛ ولی لازم است در گام نخست به تعریفی از روش اشاره کنیم. روش‌های تربیتی به مجموعه اقدامات، ابزار، راه‌ها و خط‌مشی‌های تربیتی گفته می‌شود که با حرکتی پیوسته در امتداد اهداف و اصول، نقش تسهیل‌کنندگی اهداف و تنظیم فعالیت‌های تربیتی را ایفا می‌کنند و فرایند عملی تحقق هدف در بستر چگونگی شروع نقطه آغازین، فعالیت‌های میانی و نقطه فرجامین کار را تبیین می‌کنند (رضایی، ۱۳۹۴: ۷۶).

برای استنتاج روش‌های تعلیم و تربیت چنانکه در شکل پایین ملاحظه می‌شود، باید از اهداف تعلیم و تربیت و همچنین اصول تربیتی به‌عنوان مقدمات استنتاج بهره‌جوییم. روشن است که نتیجه این استنتاج روشی از روش‌های تعلیم و تربیت خواهد بود؛ بنابراین، روش تربیتی از مقایسه میان اصول تربیتی و اهداف تعلیم و تربیت استنتاج می‌گردند.

در توضیح کیفیت استنتاج بر پایه روش ضرورت عقلی این‌گونه می‌توان گفت که: براساس

اهداف تربیتی b (هست‌ها و نیست‌ها) و به جهت ضرورت دستیابی به اصول تربیتی c (بایدها و نبایدها)، به کارگیری و اجرای روش یا روش‌های تربیتی d در مقام مقایسه اصول تربیتی با اهداف تعلیم و تربیت عقلاً ضرورت می‌یابد؛ به سخن دیگر روش‌های تربیتی از مقایسه رابطه میان اهداف تربیتی و ضرورت دستیابی به اصول تربیتی استنتاج می‌گردند که مبنای پذیرش آن نیز حکم عقل است که آن به ضرورت چنین رابطه و به کارگیری چنین روشی حکم می‌کند. روشن است که نتیجه این قیاس و ضرورت عقلی روشی از روش‌های تربیتی خواهد بود.

به عنوان مثال، با توجه به هدف دستیابی به حد مطلوب تعیین شده برای اهداف تعلیم و تربیت در هر مرحله و همچنین به جهت ضرورت دستیابی به اصل اعتدال در فرایند تعلیم و تربیت، به کارگیری و اجرای روش مدیریت و برنامه‌ریزی اعتدالی در فعالیت‌های شخصی و اجتماعی دانش‌آموزان ضرورتی عقلی است؛ یعنی عقل این‌گونه حکم می‌کند که روش مدیریت و برنامه‌ریزی صحیح در هر مرحله از آموزش و تربیت می‌تواند برای دستیابی به اعتدال تربیتی که نشان از پرهیز از سخت‌گیری و سهل‌گیری دارد، ضرورتی عقلی است که باید در مرحله عمل به کار گرفته شود. این‌گونه است که روش مدیریت و برنامه‌ریزی تربیتی از مقایسه اصول تعلیم و تربیت با هدف و رابطه ضروری میان آن دو استخراج و استنتاج می‌گردد.



نمودار ۵

شیوه استنتاج فنون تعلیم و تربیت

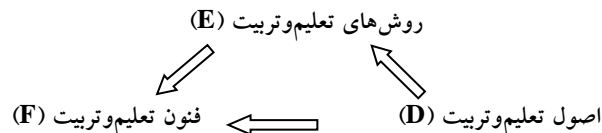
پس از استنتاج روش‌های تعلیم و تربیت از برقراری رابطه ضروری میان اصول تربیتی و اهداف تعلیم و تربیت و مهیا شدن مقدمات استنتاج برای دیگر مدلول‌های تربیتی در این گام از پژوهش به تبیین رابطه میان فنون و تکنیک‌های تربیتی با روش و اصول تربیتی می‌پردازیم؛ ولی لازم است در گام نخست به تعریفی از فنون یا تکنیک اشاره کنیم. مراد از فنون تربیتی، مجموعه‌ای از

مهارت‌های عملی در به‌کارگیری روش‌های انجام کار دانست که مربی آنها را در عملیاتی‌سازی روش‌های تربیتی به کار می‌گیرد (رضایی، ۱۳۹۴: ۷۶).

برای استنتاج فنون تعلیم و تربیت چنانکه در شکل پایین ملاحظه می‌شود، باید از اهداف تعلیم و تربیت و همچنین اصول تربیتی به‌عنوان مقدمات استنتاج بهره‌جویم. روشن است که نتیجه این استنتاج فنی و تکنیکی از فنون تعلیم و تربیت خواهد بود؛ بنابراین، روش تربیتی از مقایسه میان روش‌های تربیتی و اصول تعلیم و تربیت استنتاج می‌گردند.

در توضیح کیفیت استنتاج بر پایه روش ضرورت عقلی این‌گونه می‌توان گفت که: براساس اصول تربیتی d (هست‌ها و نیست‌ها) و به‌جهت ضرورت دستیابی به روش‌های تربیتی e (بایدها و نبایدها)، به‌کارگیری و اجرای فن یا فنون تربیتی f در مقام مقایسه روش‌های تربیتی با اصول تعلیم و تربیت عقلاً ضرورت می‌یابد. به‌سخن‌دیگر، فنون تربیتی از مقایسه رابطه میان اصول تربیتی و ضرورت دستیابی به روش‌های تربیتی استنتاج می‌گردند که مبنای پذیرش آن نیز حکم عقل است و عقل به‌ضرورت چنین رابطه و به‌کارگیری چنین روشی حکم می‌کند. روشن است که نتیجه این قیاس و ضرورت عقلی فنی از فنون تربیتی خواهد بود.

به‌عنوان مثال، با توجه به اصل اعتدال در فرایند تعلیم و تربیت و همچنین به‌جهت ضرورت دستیابی به روش تربیتی مدیریت و برنامه‌ریزی در فعالیت‌های شخصی و اجتماعی دانش‌آموزان، به‌کارگیری و اجرای تکنیک اولویت‌بندی برنامه‌ها در فعالیت‌های شخصی و اجتماعی و تربیتی و آموزشی دانش‌آموزان ضرورتی عقلی است؛ یعنی عقل این‌گونه حکم می‌کند که تکنیک اولویت‌بندی برنامه‌ها در هر مرحله از آموزش و تربیت می‌تواند برای دستیابی به روش مدیریت و برنامه‌ریزی فعالیت‌ها تربیتی ضرورتی عقلی است که باید در مرحله عمل به کار گرفته شود. این‌گونه است که تکنیک یا فن تربیتی از مقایسه روش‌های تعلیم و تربیت با اصول و رابطه ضروری میان آن دو استخراج و استنتاج می‌گردد.



نتیجه گیری

آنچه در این نوشتار به اختصار آمد پاسخگویی به این پرسش بود که در استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی فلسفی در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی از چه نوع روش پژوهشی و چگونه می‌توان بهره برد؟ در بخش اول پرسش می‌گوییم: بر پایه یافته‌های پژوهشی در حوزه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی و همچنین نوشتار حاضر از روش ضرورت عقلی یا ضرورت عقلی در استنتاج مدلول‌های تربیتی از مبانی فلسفی تعلیم و تربیت اسلامی بهره جست. ولی در بخش دوم این پرسش که چگونه و با چه کیفیتی این روش قابلیت کاربست در فرایند استنتاج را دارد؟ می‌گوییم: نخست و در گام یکم باید گزاره‌هایی را که در تقابل فلسفه و فرایند تعلیم و تربیت سودمند قرار می‌گیرند، از دانش فلسفه محض اسلامی استخراج و به نام اصول موضوعه وام گرفته شده و مفروض بپنداریم. در این صورت، مبانی فلسفی تعلیم و تربیت چهره زیبایی را به بر خود می‌آریند و مقدمات استنتاج مدلول‌های تربیتی را فراهم می‌سازند. در گام دوم، مربی و پژوهشگر با مبنا قراردادن گزاره‌های فلسفی به استنتاج هدف غایی تعلیم و تربیت آن‌هم به گونه مستقیم و بر پایه رابطه ضرورت عقلی روی می‌آورد. در گام سوم با مبنا قراردادن مبانی فلسفی تعلیم و تربیت در یک رأس مثلث و هدف غایی در رأس دوم آن و مقایسه آن دو با یکدیگر، رأس سوم مثلث یعنی اهداف واسطه‌ای براساس ضرورت عقلی استنتاج می‌گردند. بر پایه همین الگو در گام چهارم با مبنا قرار گرفتن هدف غایی و ضرورت دستیابی به اهداف واسطه‌ای، اصول تربیتی عقلا استنتاج می‌گردند. در گام پنجم اهداف واسطه‌ای مبنا قرار می‌گیرند و اصول تربیتی رأس دیگر مثلث را شکل می‌دهند و در ادامه روش‌های تربیتی از مقایسه اهداف و اصول با تکیه بر ضرورت عقلی استنتاج می‌گردند؛ و در پایان و گام ششم با مبنا قرار گرفتن اصول تربیتی در یک رأس مثلث و روش‌های تربیتی در رأس دیگر، فنون تربیتی در رأس سوم مثلث با مقایسه اصول و روش‌های تربیتی قابل استنتاج خواهند بود.

منابع

قرآن کریم.

- اعرافی، علی‌رضا (۱۳۷۶)، درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی: اهداف تربیت از دیدگاه اسلام، تهران: سمت.
 الشیرازی، صدرالدین محمد (۱۹۸۱)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه*، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث.

- باقری، خسرو (۱۳۸۹)، رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- باقری، خسرو (۱۳۸۹)، درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بهشتی، سعید (۱۳۸۶)، زمینه‌ای برای بازشناسی و نقادی فلسفه تعلیم و تربیت در جهان غرب، تهران: اطلاعات.
- بهشتی، سعید (۱۳۸۹)، تأملات فلسفی در تعلیم و تربیت، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- جوادی، محسن (۱۳۷۵)، مسئله باید و هست (بحثی در رابطه با ارزش و واقع)، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۸)، مقدمه‌ای بر روش پژوهش در علوم انسانی، چ ۱۶، تهران: سمت.
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۶۱)، کاوش‌های عقل عملی: فلسفه اخلاق، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۶۰)، کاوش‌های عقل نظری، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- رضایی، مهدی (۱۳۹۴)، تبیین اندیشه‌های صدرالمتألهین شیرازی در حوزه روان‌شناسی فلسفی و استنتاج مدلول‌های تربیتی آن، (رساله دکتری)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- رضایی، مهدی (۱۳۹۱)، چیستی‌شناسی روش پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، شماره ۱۵: ۲۹.
- ریچارد پاپکین و آروم استرول (۱۳۷۵)، کلیات فلسفه، ترجمه مجتبی، تهران: حکمت.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۰)، بدایه الحکمه، ج ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- گروهی از نویسندگان؛ زیر نظر محمدتقی مصباح یزدی (۱۳۹۰)، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، تهران: انتشارات مدرسه.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۴)، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، پژوهش و نگارش، احمدحسین شریفی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- علم‌الهدی، جمیل (۱۳۸۸)، نظریه اسلامی تعلیم و تربیت، تهران: امام صادق (ع).
- Adams, Robert Merrihew (1999), *Finite and Infinite Goods; A Framework for Ethics*, Oxford: Oxford University Press.

